

آشنائی با قرآن ۱

خومان خداوند: قرآن در آیه ۳ اعراف (سوره ۷) سیرماید:

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ. قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ. رَبِّهِ تَذَكَّرُونَ

در آیه از صاحب اختیاران به شما نازل شده پیروی کنید و از اولیائی غیر از آن پیروی نکنید. عده کمی متوجه این دستور میشوند.

سلمان واقعی مطابق دستور اول از قرآن که از طرف خداوند نازل شده پیروی میکند و مطابق دستور دوم از اولیائی غیر از قرآن پیروی نمیکند.

برای اینکه از دستور اول پیروی کند تا آنجا که بتواند قرآن بخواند و در آیات آن تفکر و اندیشه میکند و برای اینکه از دستور دوم پیروی کند باز قرآن بخواند تا بفهمد

چون کسی مطابق آن صحبت میکند و کلام خدا و قرآن را بازگو میکند و چه کسی برخلاف آن اظهار نظر و حکم میکند. چون کلام خدا از زبان بر کسی که در آید حکم خدا است.

معنی لغات آیه:

اتَّبِعُوا: پیروی کنید. مَا: آنچه. أَنْزَلَ: نازل شده. إِلَيْكُمْ: الی: به سوی. رَبِّكُمْ: شما. مِن: از. رَبِّ: صاحب اختیار.

لَا: نه. تَتَّبِعُوا: پیروی نکنید. دُونَ: غیر پائین. أَوْلِيَاءَ: اولیاء: بزرگان. قَلِيلًا: کم.

تَذَكَّرُونَ: متوجه شوید.

کافرا

خداوند در آیه ۴۴ مائده (سوره ۵) سیرماید:

مَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ، فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ.

کسانی که مطابق آنچه خدا نازل کرده (دستور) حکم نکنند، کافرند.

سلمان واقعی مطابق قرآن حکم و اظهار نظر میکند و برای اینکه قرآن را برای اینکه خوب بفهمد با دقت میخواند و اگر عربی نمیداند ترجمه آن را میخواند تا حکم و نظر خدا را بداند.

لغات آیه:

مَنْ: کسی که. لَّمْ: حکم نکرد. بِمَا: آنچه. أَنْزَلَ: نازل کرد. فَاُولَئِكَ: آنها. هُمُ: هم. الْكَافِرُونَ: کافران.

معنی این لغات را خوب یاد بگیرید چون در قرآن زیاد بکار رفته و شما در فهم معنی آیات کمک کنید.

بین: از فی: توی بین. إلی: الی: تا. علی: علی: روی بر. ب: با: به: بسبب. ل: برای: مال

بر این حروف حروف جر مکتوب کنید. حروف جر دیگری هم هستند که کمتر بکار رفته اند. این حروف به حرف آخر اسم بعد از خود کسره (ـِ) میدهند: مثل:

بِسْمِ: بِ: اسم به نام بِالْغَيْبِ: بِ: غیب بِاللَّهِ: بِ: الله فِي الْأَرْضِ: فِي: در زمین فِي ظُلُمَاتٍ: فِي: در تاریکی مِنَ السَّمَاءِ: مِنْ: از آسمان

حالا شما اینها را معنی کنید. اگر معنی اسم بعد از این حروف را ندانید خود حروف را اول معنی کنید. و هر معنی که برای اسم بعد از آن بنظرمان برسد نیز بنویسید.

مِن قِبَلِكَ: مِنْ: از طرف مِن رَبِّهِمْ: مِنْ: از طرف مِن رَّبِّهِمْ: مِنْ: از طرف عَلَى قُلُوبِهِمْ: عَلَى: بر قلبها

عَلَى سَمْعِهِمْ: عَلَى: بر گوشها عَلَى أَبْصَارِهِمْ: عَلَى: بر چشمها عَلَى أَسْفَانِهِمْ: عَلَى: بر کفها

إِلَى سِنَانِهِمْ: إِلَى: به إِلَى سِنَانِهِمْ: إِلَى: به إِلَى سِنَانِهِمْ: إِلَى: به فِي صُعْبَانِهِمْ: فِي: در صعبانها

فِي صُعْبَانِهِمْ: فِي: در صعبانها فِي صُعْبَانِهِمْ: فِي: در صعبانها فِي صُعْبَانِهِمْ: فِي: در صعبانها فِي صُعْبَانِهِمْ: فِي: در صعبانها

بَيْنَ السَّمَاءِ: بَيْنَ: بین بَيْنَ السَّمَاءِ: بَيْنَ: بین بَيْنَ السَّمَاءِ: بَيْنَ: بین بَيْنَ السَّمَاءِ: بَيْنَ: بین

فِي رَبِّكَ: فِي: در فِي رَبِّكَ: فِي: در فِي رَبِّكَ: فِي: در فِي رَبِّكَ: فِي: در

مِن قِبَلِكُمْ: مِنْ: از مِن قِبَلِكُمْ: مِنْ: از مِن قِبَلِكُمْ: مِنْ: از مِن قِبَلِكُمْ: مِنْ: از

مِن رَّبِّهِمْ: مِنْ: از مِن رَّبِّهِمْ: مِنْ: از مِن رَّبِّهِمْ: مِنْ: از مِن رَّبِّهِمْ: مِنْ: از

بِاسْمَاءِ: بِ: با بِاسْمَاءِ: بِ: با بِاسْمَاءِ: بِ: با بِاسْمَاءِ: بِ: با

مِن رَبِّهِ: مِنْ: از مِن رَبِّهِ: مِنْ: از مِن رَبِّهِ: مِنْ: از مِن رَبِّهِ: مِنْ: از

بِعَهْدِكُمْ: بِ: به بِعَهْدِكُمْ: بِ: به بِعَهْدِكُمْ: بِ: به بِعَهْدِكُمْ: بِ: به

مِن نَفْسٍ: مِنْ: از مِن نَفْسٍ: مِنْ: از مِن نَفْسٍ: مِنْ: از مِن نَفْسٍ: مِنْ: از

بِقَوْمِهِ: بِ: با بِقَوْمِهِ: بِ: با بِقَوْمِهِ: بِ: با بِقَوْمِهِ: بِ: با

آشنائی با قرآن ۲

واجب بودن خواندن قرآن:

خداوند در آفرینش فرمود (سوره ۷۳) آیه ۲۰ میفرماید:

فَأَقْرُؤْا مَا نَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ

تا آنجا که بتوانید قرآن بخوانید.

لغات آیه: ف: پس اِقْرُؤْا: بخوانید. قرأت کنید ما: آنچه تَيْسَّرُ: میسر است. می توانید مِنْ: مِنْ: از

مسلمان واقعی مطابق این دستور خداوند تا آنجا که بتواند قرآن بخواند. ماحکم و نظر خداوند را هر چه بهتر و دقیق تر بشنود. اگر عربی نمیداند ترجمه قرآن بخواند.

خداوند در آیه ۸۲ و (سوره ۴) میفرماید:

تَدْبُرُ الْقُرْآنَ:

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ؟!

(عربی مفهول خود، ملاحظه را) در عربی تَدْبُرُ الْقُرْآنَ؟! یعنی تامل و تفکر در قرآن دارد. دلی تاملی در قرآن دارد.

آیا در آیات قرآن تدبیر نمی کنند؟!

مسلمان واقعی مطابق مفهوم این آیه در آیات قرآن تدبیر یعنی فکر و اندیشه میکند. فکر کردن در باره یک سخن بدون فهمیدن معنی آن امکان ندارد.

لذا مسلمان واقعی اگر عربی نمیداند ترجمه قرآن را بخواند تا بفهمد خداوند چه میگوید تا بتواند در باره نتایج احکام و نظرهای خداوند فکر و اندیشه کند.

خداوند در آیه ۱۷ و ۲۳ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰ (سوره ۵۴) میفرماید:

آسان بودن فهم قرآن:

لَقَدْ كَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ.

قرآن را برای فهمیدن و توجیه شدن آسان کردیم.

مسلمان واقعی مطابق آنچه در این آیات و آیه ۹۷ میسر میماند که فهم قرآن آسان است و افراد بیواد ۱۴ قرن پیش عربستان آن را می فهمیدند و آن نصبت عظیم را بوجود آوردند. چگونه ممکن است مردم این زمان آن را نفهمند. کفنی که میگویند قرآن را بدون تفسیر سبغیرا امام نمیتوان فهمید بر حق و گفته خدا سخن میگویند.

لغات دو آیه:

أ: آیا ف: پس لَا يَتَدَبَّرُونَ: تدبیر نمیکنند ک: کسلا. قطعاً قَدْ: حقیقتاً. قطعاً كَسَّرْنَا: آسان کردیم ذِكْرًا: توجیه در

مضارع

بیتد برون: تدبر میکنند. فکر میکنند. اندیشه میکنند. می اندیشند. (فعل مضارع است) و ش مل حال دایمه میشود.

فعل مضارع بر زمان حال دایمه دلالت میکند. مثلاً وقتی در بین راه بگویی میرسد و از او می پرسید «گیا میردی؟» یعنی «تو همین حالا دلان گیا میردی؟»

در وقتی از کسی می پرسید فردا یا هفته آینده با ماه آیند «گیا میردی؟» یعنی در آینده «گیا میردی؟»

سوم شخص فارسی یا غایب عربی:

در فارسی وقتی دو نفر را جمع بشخص یا شخصی دیگری صحبت میکنند از میانه خود دوری به آن سوم شخص میگویند و در عربی به آن غایب میگویند.

اگر در عربی کلمه ای داشته باشیم که اول آن «یَ» و آخر آن «وَن» باشد معنی آن این است که آنها (بیکار را میگویند) یا «این صفت را دارند».

مثل یَكْسِبُونَ «کسب میکنند» یا مَرُودُونَ «امر میکنند» یُظْلِمُونَ «ظلم میکنند» یَعْلَمُونَ «علم دارند. میدانند».

و اگر کلمه ای داشته باشیم که اول آن «یَ» و حرف آخر آن ضمه یعنی «و» داشته باشد یعنی «ادا بیکار میکنند» یا «این صفت را دارند».

مثل یَلْسِبُ «کسب میکند» یا مَرُ «امر میکنند» یُظْلِمُ «ظلم میکند» یَعْلَمُ «علم دارد. میداند».

با برداشتن «یَ» و «وَن» از اول و آخر این کلمات و برداشتن حرکات آن اگر بماند آن را بنویسیم معنی کاری که میکنند یا میکنند معلوم میشود.

حالا این کلمات را معنی کنید:

یَقُولُونَ (قول یعنی گفتن) یُجِدُّ مَحْمُودًا (خدعه یعنی فریب. نیز نف. قول زدن) یَشْعُرُونَ (شعور یعنی توجه داشتن و

نمیدان) یَكْذِبُونَ (کذب یعنی دروغ. در قرآن کذب دو چیز ندارد بلکه همه جا کذب یعنی دروغ آمده است)

یَعْلَمُونَ (علم یعنی دانش و دانستن) یُرْجِعُونَ (رجوع یعنی برگشتن. بازگشتن) یَجْعَلُونَ (جعل یعنی قرار دادن و گذاشتن)

یَقْلَعُونَ (قطع یعنی بریدن) یَلْفُؤُونَ (دکفر یعنی انکار کردن و قبول نداشتن و پوش نیدن) یَلْمِزُونَ (دگمان یعنی پنهان

کردن. مخفی کردن) یَحْزَنُونَ (حزن یعنی غم. غصه. اندوه) یَنْظُرُونَ (نظر یعنی نگاه) یَقْتُلُونَ (قتل یعنی کشتن)

یَسْتَلِدُونَ (سکر یعنی پاسبانگری و قدر دانستن) یَطْنُونَ (طنن یعنی گمان) یَعْبُدُونَ (عبادت)

بمعنی بندگی کردن و اطاعت بی چون و چرا نمودن و خود را کوچک بشخص) یَخْرُجُ (خروج یعنی بیرون رفتن) یَقُولُ

آشنائی با قرآن ۳

اصلاح؛ خداوند در آیه ۸۸ سوره (سوره ۱۱) میفرماید:

إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ.

چیزی غیر از اصلاح - تا آنجا که از دستم برآید - نمی خواهم.

این سخن شایسته یکی از پیغمبران الهی است. لذا هر کس پیرو هر دینی باشد، خواهی بود از اصلاح اجتماع از بین بردن ظلم و فساد و جهل و غرور شدن شخصیت این انسان در اجتماعات بشری است و میدانند این کار جز با همکاری همه دینداران و اصلاح طلبان واقعی امکان ندارد. آدمی عامل دیندار دین شناس در راه اتحاد دینداران میگوید.

عمل صالح؛ خداوند در آیه ۵۱ سوره (سوره ۲۳) میفرماید:

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ، وَاعْمَلُوا صَالِحًا.

ای پیغمبران از خوردنی های پاک بخورید. و کار درست بجا بکنید.

مطابق این دو دستور دینداران - پیرو هر دینی که باشند - از خوردنی های پاک که خداوند آفریده مجوزند و لذت ببرند و در پیش بازی در نمی آورند و ترک دنیا نمی کنند. در قرآن از ریشه زهد هبیبی رغبتی دینی علقی « فقط یکبار در قرآن بصورت زاهدین در آیه ۲۰ بوسف (سوره ۱۱۲) آمده است و آن هم زهد یعنی بی عملی به بوسف است نه بیهوشی و زهد به دنیا. مسلمان واقعی از نعمت های خداوند استفاده میکند و لذت ببرد و شکر خداوند را بجا می آورد (به آیه ۱۷۲ سوره و آیه ۱۱۴ عمل جمع کننده).

دلی مسلمان واقعی عمل صالح یعنی «کار درست و صحیح و بجا و شایسته و لازم» را انجام میدهد و از آن دوری میکند. چون خداوند در آیه ۵۶ سوره (سوره ۷) میفرماید:

لَا تَقْسِدُوا فِي الْأَرْضِ.

در زمین فساد نکنید.

لغات درس: اِنْ: اگر. اِنْ: نه در کسب از آن درجه (آلا باشد). اُرِيدُ: می خواهم. اِرَاهُ: اراده دارم. اِلَّا: بجز. غَيْرَ اِصْلَاحٍ: اصلاح.

اصلاح: درست کردن. لَمَّا: آنجا. اسْتَطَعْتُ: تنها عت و توانائی درستم. اَيُّهَا: ای. رُسُلٌ: پیغمبران. كُلُوا: بخورید.

رِسُلٌ: از. طَيِّبَاتٍ: پاکیزه. پاك. اِعْمَلُوا: بکنید. صَالِحٍ: درست و صحیح. لَلتَقْسِدُوا: فساد کنید. فِي: در. اَرْضٍ: زمین.

اسْتَطَعْتُ، استطاعت رستم، تو رستم، از رستم برمی آید. ماضی کاری است که در گذشته صورت گرفته باشد یا صفتی که کسی در گذشته داشته.

ماضی: اگر کلمه ای داشته باشیم که آخر آن «ت» یا «ت» دعوف قبل از آن ساکن «ت» باشد نشان میدهد «تو اینکار را کردی» مثل انعمت بنعمت.

و اگر کلمه ای داشته باشیم که آخر آن «ت» و حرف قبل از آن ساکن «ت» باشد نشان میدهد «من اینکار را کردم» مثل انعمت بنعمت دام.

حالا این افعال ماضی را معنی کنید:

انعمت:	استطعت:	انعمت:	استطعت:
انزلت:	انزلت:	انزلت:	انزلت:
نظرت:	نظرت:	نظرت:	نظرت:
امرت:	امرت:	امرت:	امرت:
لضرت:	لضرت:	لضرت:	لضرت:

لغات: این لغات در قرآن زیاد می آید روی آنها را زنگی کنید و برای تمرین کلمات بعد را معنی کنید.

إِلَّا، بجز غیر از، مگر	لما، نه، نیست، آنچه، چیزی	یا: ای	يَا أَيُّهَا: ای (اگر اول کلمه بعد از آن دال باشد)
مِنْ: مِنْ: از	فِي: توی، بین، در	فِي: پس، بنابراین	هُم: هُم: ایشان
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ	فِي قُلُوبِهِمْ:	فَهُمْ:	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا:
يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ:	مَا أَنْزَلَ اللَّهُ:	مِنْهُمْ:	يَا أَيُّهَا النَّاسُ:
يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ:	يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ:	إِلَّا ابْلِيسَ:	لَهُمْ خَارِجِينَ:
فِي النَّاسِ:	لِمَا مِنْ شَيْءٍ:	مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ:	بِمَا:
الْأَهْوَى:	هَم الْكَافِرُونَ:	هُمْ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ:	فَمَا:

لِقَوْمٍ
لَتَعْلَمُنَّ

آشنائی با قرآن

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ.
پیغمبران را با دلیل های روشن فرستادیم و با ایشان کتاب میزان نازل کردیم، برای اینکه مردم عادل باشند.

مطابق این آیه هدف و منظور و مقصود خداوند از فرستادن پیغمبران این است که مردم عادل باشند و دنیائی بازند که در آن اثری از ظلم و جهاف و تبعیض نیابند. میدانیم که خداوند شتاب نمیکند. چون میدانیم هر کسی که کاری میکند، بهتر از همه میداند منظور و مقصود و هدفش از آن کار چیست. میدانیم که خداوند دروغ نمیکند چون کسی دروغ میگوید که ضعف و ترس و خجاست باشد و میدانیم که خداوند نه ضعیف است و نه از کسی چیزی میترسد و نه خجاستی دارد که بخاطر آن دروغ بگوید.

وظیفه مسلمان: مسلمان واقعی یعنی کسی که تسلیم احکام و نظریات خداوند است در مقابل چنین هدئی و وظیفه دارد تا تمام وجود و قلب و فکر و جان و مال خود در صد و بیاد و همتش را در کردن تمام دینداران و اصلاح طبقات و قومی جهان برآید و با آنها دو همکاری آسان این پیام را به هر امر جهان برساند و رفته رفته تمام مردم جهان را با این هدف بزرگ خداوند آشنا سازد و با همه سختی آنها عاقلانه و با توجه به تمام امکانات و موانع زمینه را برای خشن چنین دنیائی آماده کند.

نبات آیه: كَمَا بَدَأْنَا قطعاً. حَمًا بدون شک و تردید. (در صورتیکه سرخیز نباشد). قَدْ حَقِيقًا در حقیقت. بِرَأْسِي بر سر من. أَرْسَلْنَا فرستادیم.

رُسُلَنَا: رُسُل + نا. رُسُلٌ: پیغمبران. بِجَمْعِ بَرُولٍ نا: مان. ما (اگر حرف قبل از آن متحرک باشد). بِالْبَيِّنَاتِ + بِالْبَيِّنَاتِ +

بِ: با. بِوَسِيلَةِ: بسبب مطابق. الْبَيِّنَاتِ: دلیل های روشن (جمع بَيِّنَةٌ). وَدَّ أَنْزَلْنَا: نازل کردیم. فَرَفَرْنَا: پایش فرستادیم.

مَعَهُمُ + مَعَ + هُمْ بِ: با. هُمْ: ایشان. الْكِتَابَ: کتاب را. الْمِيزَانَ: وسیله سنجش یا چیزی که با آن چیزی را اندازه بگیرند مثل ترازو. لِيَقُومَ: بایستد. بِرَأْسِي: بر سر من. لِيَقُومَ: بایستد. بِرَأْسِي: بر سر من. لِيَقُومَ: بایستد. بِرَأْسِي: بر سر من.

اندازه بگیرند مثل ترازو. قانون. اگر امر. لِيَقُومَ: بایستد. بِرَأْسِي: بر سر من. لِيَقُومَ: بایستد. بِرَأْسِي: بر سر من. لِيَقُومَ: بایستد. بِرَأْسِي: بر سر من.

در آن فعل آن بعد از آن بیاید و جمع باشد معنی قیام کنند، برخیزند، بایستند و اگر مفر باشد معنی قیام کند، برخیزد و بیدار. النَّاسُ: مردم.

بِالْقِسْطِ: بِ + الْقِسْطِ بِ: با. بِوَسِيلَةِ: بسبب مطابق. الْقِسْطِ: عدالت. بِجَهَافٍ.

می بینیم که خداوند در این آیه میفرماید: رُسُلَنَا: پیغمبران را (نه پیغمبران را) یعنی تمام پیغمبران خدا برای خشن دنیائی که در آن ظلم و بیعدالتی نباشد فرستاد.

از دمی بینیم که میفرماید: لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ: برای اینکه مردم یعنی تمام افراد بشر قیام بدارند و عدالت را اجرا کنند پس همه باید با هم متحد شوند.

رُسِّلَ الْكِتَابَ. الْمِيزَانَ: می بینیم که حرف آخر آنها فتمه (ت) دارد. این فتمه در فارسی معنی «را» میدهد یعنی پیغمبران را. کتاب را. میزان را

مفعول: اگر اسمی بعد از فعل بیاید و آخر آن فتمه (ت) داشته باشد مفعول آن فعل است. مفعول کسی یا چیزی است که فعل بر آن وارد شده باشد بملفوظ آن در

زبان فارسی «را» میباشد. رُسِّلَ مفعول او رُسِّلْنَا میباشد. و الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ مفعول اَنْزَلْنَا میباشد.

فاعل: اگر اسمی بعد از فعل معلوم بیاید و حرف آخر آن فتمه (ت) داشته باشد فاعل آن فعل است. مثل النَّاسُ که فاعل فعل يَقُومُ میباشد.

نا: اگر حرف قبل از «نا» متحرک باشد یعنی ت = ک = ا. و داشته باشد معنی «مان» «ما» میدهد. مثل رُسِّلْنَا «پیغمبران را»

اگر حرف قبل از «نا» سکن «ت» باشد معنی «ایم» ماضی میدهد مثل اَرْسَلْنَا: فرستادیم. و اَنْزَلْنَا: نازل کردیم. یا این فرستادیم

حالا معنی کلمات زیر را بنویسید:

رَزَقْنَا (رزق: روزی): رَزَقْنَا (قول: گفتن): رَزَقْنَا (نجات: نجات بخشیدن): رَزَقْنَا (بغش: برانگیختن):

عَفَوْنَا: وَاَعَدْنَا: اَنْزَلْنَا: جَعَلْنَا وَجَعَل: (قرار دادن):

اَخَذْنَا: اَبَدْنَا (تأبید): اَرْسَلْنَا: اَتَيْنَا (ایستاد: دادن):

اِصْطَفَيْنَا (اصطفاء: برزیدن. انتخاب کردن) اِصْطَفَيْنَا (برگزیده): اَمِنَّا (ایمان): اَتَيْنَا (بیان):

فَضَلْنَا: (تفضیل: برتری دادن): اَخْرَجْنَا (افراج: بیرون کردن): عَهَدْنَا: سَمِعْنَا (سمع: شنیدن):

ظَلَمْنَا: كَسَبْنَا: تَرَكْنَا: نَحْنُ (فتح: کردن. باز کردن. فتح کردن):

زیرنعل بی خط کوچک و زیر مفعول دو خط کوچک کشید. =

اِنْ اُرِيدُ اِلَّا الْاِصْلَاحَ. لَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ اَوْلِيَاءَ. لَقَدْ سَرَّنا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ. اَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ. يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ

كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا. يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ. يُجَادِعُونَ اللَّهَ. فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرْضًا. خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ. كَمَا امِنَ

السُّفَهَاءَ. اسْتَرَدُّوا الصَّلَاةَ. مَا رَجَبَتْ مُجَادَتُهُمْ. ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ. لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَاَنْزَلْنَا مَعَهُمُ

الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ، لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ. لَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا. لَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ اَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ

آشنائی با قرآن ۵

توحید: ایجاد شخصیت متعادل: جلوگیری از خورد شدن شخصیت انسانها:

خداوند در آیه ۶۴ آل عمران (سوره ۳) میفرماید:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ، تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ،

مترجم: ای اهل کتاب بسوی کلمه ای بیابید که بین ما و شما مساوی است.

الَّا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا،

که فقط الله را بندگی کنیم و چیزی را شریک آن نسازیم.

وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ

و بعضی از ما بعضی را غیر از الله ارباب خود نمیگزیند.

آل آن (لا) تفسیر

ی بنیم که دین میخواهد دنیا را بزند که در آن جهان فقط بنده الله باشند فقط بندگی او را بکنند. بنده کسی است که در مقابل ارباب یعنی ماست و صاحب اختیار خود اختیار ندارد و خود را در مقابل او کوچک می بیند و برابر او کوچک می کند و از دستورهای او بدون چون و چرا اطاعت محض میکند. یعنی دین میخواهد آن را در مقابل بیکیس و هیچ چیز و هیچ دستگاه هیچ معنای حس و برابر او کوچک کند و از دستورهای او یا آن اطاعت بی چون و چرا کند. مسلمان واقعی تسلیم خدا است و از هر دستوری که بر خلاف دستور خدا باشد نباید اطاعت کند و اگر قدرت استادی در مقابل او یا آن را ندارد باید با بیدار کردن دیگران و تکرار آن عارفانه رفته جامعه را بیدار کند تا تسلیم حکم هیچ ظالم و فاسدی نباشند. چون همانطور که دیدیم دستور خداوند بر پیغمبران این است که عمل صالح (کار درست و صحیح) بکنند. و پیغمبران را برای این فرستاد که لا مردم عادل باشند، و حق بیکیس و هیچ دست و هیچ دستی از زمین نرود.

لغات درس: قُلْ: بگو. يَا: ای. أَهْلَ الْكِتَابِ: (اهل کتاب در دینداران) تَعَالَوْا: بیایید. إِلَى: بسوی. كَلِمَةٍ: کلمه. سَوَاءٍ: سنی. بَيْنَنَا: بین ما. بَيْنَكُمْ: میان شما. تَعَالَوْا: بیایید. إِلَى: بسوی. كَلِمَةٍ: کلمه. الَّا: که. نَعْبُدُ: بندگی کنیم. إِلَّا: غیر. نُشْرِكُ: شریک نسازیم. بِهِ: به. شَيْئًا: چیزی را. لَا يَتَّخِذُ: نمیگزیند. بَعْضُنَا: بعضی ما. بَعْضًا: بعضی. أَرْبَابًا: صاحب اختیار. مِنْ دُونِ اللَّهِ: غیر از

نَعْبُدُ نَعْبُدُ . میدانید که در آیات نَعْبُدُ در نماز خورمان «د» نَعْبُدُ را با ضمه «د» تلفظ میکنید ولی می بینید اینجا «د» نَعْبُدُ را با فتحه «د» تلفظ میکنید. میدانید مضارع آخرش «د» ضمه دارد. ولی در این آیه می بینید که آخر نَعْبُدُ . نَشْرِبُ . يَتَّخِذُ همگی «د» فتحه دارد.

دشتر ترک زشته شده که توجه شما را جلب کند. علت این تغییر کلمه آن است که در آلا وجود دارد. هر جا در قرآن کلمه آلا وجود دارد در اصل آن لا بوده است که «ن» در ل کلمه بعد از خود ادغام شده و بصورت ل در آمده که بصورت نشید روی لا در کلمه آلا گذاشته شده. چندی حرف هستند که وقتی بر سر مضارع بیایند «د» ضمه آن را با «د» فتحه تبدیل میکنند به این حروف، حرف ناصبه میگویند یعنی حرفی هستند که ضمه

مضارع را با «د» فتحه تبدیل میکنند و «ن» آخر آنها را حذف میکنند غیر از دو صیغه جمع ماضی را .

حروف ناصبه : حروف ناصبه ما هستند : أَنْ : که . اینکه كُنْ : هرگز نه كُنِي : ما . تا . اینکه إِذَنْ : آنگاه

البته کنی و اذن در قرآن خیلی کم می آید ولی آن و کن در قرآن نسبتاً زیادند. برای مثال به نمونه های زیر توجه کنید. و آنها را ترجمه کنید:

كُنْ تَفْعَلُوا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ

لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِكُمْ أِنَّ تَذَبُّجُوا بَقْرَةً

أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَلُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ أَنْتُمْ تَقْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ أَنْ يُضْرَبَ مَثَلًا كَلَنْ يَخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ

أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

أَنْ يُعْرَفَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ

لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْبُهْرَدُ أَنْ تَصْرَمُوا خَيْرَ لَكُمْ

لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْبُهْرَدُ لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْبُهْرَدُ لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْبُهْرَدُ

لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْبُهْرَدُ لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْبُهْرَدُ لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْبُهْرَدُ

آشنائی با قرآن ۶

خداوند در آیه ۳۶ (سورہ ۱۷) میفرماید:

م: نابودی جهل:

لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

«از آنچه نمیدانی پیروی مکن.»

مسلمان واقعی این دستور خداوند را اجرا میکند و کورانه و بدون مطالعه حکم و نظر خداوند که در قرآن است از چیزی پیروی نمیکند چون معول اعمال خود میباشند.

عقائد آباء و اجداد: خداوند در آیه ۱۷۰ البقره (سورہ ۲) میفرماید:

إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَل لَّوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ آلِ فِرْعَوْنَ

«وقتی به آنها گفته شود از قرآنی که الله (خدا) نازل کرده پیروی کنید، میگویند: نه، ما از روشی که پدرانمان را بر آن یافتیم پیروی میکنیم. اگر چه پدران حقیقت را نشناختند و هدایت نشدند.»

میدانیم که نسل گذشته از نسل امروز میواتر بودند و نسل قبل از آنها از آنها میواتر بودند، همینطور هر چه بعقب برویم نسل های گذشته بی هوادتر و جاهل تر از نسل بعدی بوده اند.

عقائد التزیت: خداوند در آیه ۱۱۶ انعام (سورہ ۶) میفرماید:

إِنْ تَطِيعِ التَّزِيمِ فِي الْأَرْضِ يُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ. إِنْ تَسْبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ، وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ.

اگر از تشریک نمی کردی زمین مستند اطاعت کنی تو را از راه الله منحرف میکنند. آنها فقط از گمان پیروی میکنند و فقط دروغ میگویند.

عقائد بزرگان: خداوند پیروی از نظر بزرگان را نیز در نسل درستی راه نمیداند. چون در آیه ۶۶ و ۶۷ احزاب میفرماید:

يَوْمَ تَقُفُّ أَعْيُنُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ إِذْ نُنَادِيهِمْ يَا قَوْمِ لِمَ كُنْتُمْ كَافِرِينَ

روزی که صورت در آتش جهنم برگردانده شود میگویند ای کاش ما از الله و پیغمبر پیروی میکردیم. و گفتند:

خداوند اما از آقایان و بزرگانان پیروی کردیم؛ آنها ما را گمراه کردند.

م: بینیم که پیروی از عقاید پدران و اجداد و آقایان و بزرگان اجتماع و التزیت اجتماع دلیل درست بودن کارشان در رسیدن به حقیقت دین نیست. بلکه مسلمان واقعی باید

موس آب را از سر چشمه بردارد و قرآن را بخواند و بجهت خداوند چه کتوبی را در راه تا از آن پیروی کند و مطابق آن عمل کند و بعد از جمع عقاید و نظراتی از نظر خداوند درست است.

قَالُوا: كَفَرُوا. قَوْلٌ: كَفَرُوا. جَاءُوا: آمَدُوا. كَانُوا: بَرَزُوا. كَفَرُوا: كَافَرُوا. بَقُولُ كَرِهُوا. الْكَاكِرُونَ: الْكَاكِرُونَ بِمَنْ كَرِهُوا.
ماضی نحایب:

اگر مکملی داشته باشیم که ۳ حرف داشته باشد حرف اول و سوم آن فعه داشته باشد حرف دوم آن متحرک باشد یعنی **كُفِرَ** اذنه باشد ماضی نحایب یعنی ماضی سوم شخص مفرد فارسی است یعنی **اد (بخار را کرد)** «یا این صفت داشت» «دائر آخر آن» **«وَا»** باشد جمع سوم شخص فارسی است یعنی **«آنها (بخار را کردند)»** یا این صفت داشتند «با برداشتن حرکات و تبدیل «ا» به «و» یا «ی» «د برداشتن» **«وَا»** از فرج جمع کار یا صفت آن معلوم میشود. مثل: **كَفَرُوا: «کافر شد. الکا کرد. بوقول نبرد»** **كَفَرُوا: «کافر شدند. الکا کردند. بوقول نبرد.»** **سَمِعُوا: «شنیدند.»** **قَتَلُوا: «کشت.»**
حالاتها معنی این کلمات را بنویسید:

مَحَلُّوْا:	دَانَسُوا:	مَنْعُوا:	مَنْعُ كَرِهُوا:	جَعَلُوا:	رَزَا دَادُوا:	حَضَرُوا:	حَضْرٌ سِه كَرِهُوا:
كَبَا:	كَب كَرِهُوا:	ظَلَمُوا:	ظَلَم كَرِهُوا:	رَزَقُوا:	رِزْقِي كَرِهُوا:	سَال:	
مَاتُوا:	«سوت بردن»	تَابُوا:	«از توبه»	كَانُوا:	قَالَوا:	أَخَذَ:	
صَدَقَ:	تَرَكَ:	سَأَلَ:	أَخَذَ:	نَظَرَ:	نَظَرًا:	حَسِبَ:	
أَمَرَ:	خَلَقَ:	نَظَرَ:	نَظَرًا:				

اگر مکملی داشته باشیم که اول آن «ا» باشد مثل: **اِفْتَعَلَ . اِنْفَعَلَ . اِسْتَفْعَلَ** باز ماضی دوم شخص فارسی هستند. **دائر آخر آنها «وَا»** اذنه باشد جمع آن هستند که با توجه به ۳ حرف آخر آن «کار» یا «صفت» آن معلوم میشود. در **اِنْفَعَلَ** اول **«دَا»** بر میسریم و گفایم **مثل: اِفْتَرَقَ** «خود را کنار کشید. جدا شد.» **اِفْتَرَقَ:** جدائی. جدا شدن **اِحْتَلَفُوا** «از اختلاف است» اگر مکملی داشته باشیم که ۳ حرف داشته باشد یا مثل سه نمونه بالا باشد در قرآن «ا» یا «هـ» باشد باز سوم شخص مفرد ماضی است. مثل: **دَعَا:** دعوت کرد. خواند. حکم کرد. **نَهَى:** نهی کرد. **قَضَى:** حکم کرد. قضاوت کرد. تقصیر گرفت. تمام شد. بی پایان رسید. گذشت.

آشنائی با قرآن ۷

بودی فقر: خداوند سوره ۲۴ و ۲۵ معراج (سوره ۷) میفرماید:

فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ.
 «در اموال ایشان (نمازگزاران) حق معلومی برای سائل و محروم وجود دارد.»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 در حالیکه تا عمل نیست

آیه ۱۹ ذاریات (سوره ۵۱) نیز همین حق را در اموال افراد متقی بیان میکند. لذا مسلمانان واقعی همانطور که نماز را واجب میدانند کمک به محرومین اجتماع را هم واجب میدانند. خداوند در آیه صحبت از کمک به فقرا اینها را میگوید. لذا مسلمانان واقعی اینکار را بر خود واجب میدانند. در قرآن بر جا صحبت از نماز شده صحبت از زکات یا انفاق هم شده. مگر در جاهایی که درباره نماز یا زکات توضیحی میدهد. مسلمانان واقعی همانطور که خواندن نماز را بر خود واجب میدانند دادن زکات را هم بر خود واجب میدانند. اگر مسلمانان در مسکن باشند و این دستور خداوند را انجام دهند در مدت کوتاهی میتوانند با مصرف زکات در راه سرمایه گذاری و ایجاد کار برای محرومین اجتماع را نیز فقر را از جامعه بکنند. چون مسلمانان باید متحد باشند و از تفرقه مطابق آیه ۱۰۳ و ۱۰۵ آل عمران اجتناب کنند.

مصارف زکات: خداوند در آیه ۶۰ توبه (سوره ۹) میفرماید:

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَافَةَ لِقُلُوبِهِمْ فِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ

«زکات مخصوص در ردیف فقیران و تهیدستان و نامورین زکات. تبیینات اهلومی و آزاد سازی بردگان و مقروضین و در راه دفاع از دین و در راه ماندگان.»
 می بینیم که ۵ دسته از این ۸ دسته محرومین اجتماع هستند و در این مصارف صرف امور دینی باید بشود و یکدسته هم نامورین زکات هستند که روی زکات کار میکنند.

لغات درس:

فِي: در	أَمْوَالٍ: جمع مال، مال	حَقٌّ مَعْلُومٌ: حقی معلوم	لِ: برای	السَّائِلِ: سائل	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِنَّمَا: فقط	الصَّدَقَاتُ: صدقه، زکات	الْفُقَرَاءِ: فقیران، تهیدستان	الْمَسْكِينِ: تهیدستان	الْعَامِلِينَ: عاملین، عمل کننده گان	عَلَى: بر
هَذَا: آن	آن زکات	وَالْمَوْلَافَةَ: نزدیکی، عهد دهنده	لِقُلُوبِهِمْ: دلها	فِي الرِّقَابِ: بردگان، بندگان (مطلق)	هَمَّ: آهنا، آستان
الْمَحْرُومِ: محرومین	وَالْمَسْكِينِ: تهیدستان	وَالْعَامِلِينَ: عاملین	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: در راه	ابْنِ السَّبِيلِ: در راه مانده (اصطلاح ۱)	سَبِيلِ: راه

هم هم (در جایی که حرف قبل از آن مکور (یا کسره دار یا «ی» یا و ساکن باشد) آنها: ایشان نشان) هـ . هـ . هـ : آن . او . اش
ها : آن . او . اش (ممنوع) است . اینها از لحاظ توری ضمیر هستند و به شخص یا چیزی دلالت میکنند که قبل از آنها صحبت آن شده است .

حالات زیر را معنی کنید :

فیه	رَزَقْنَاهُمْ رِزْقًا كَرِيمًا	مِنْ رِزْقِهِمْ	عَلَيْهِمْ	عَلَى قُلُوبِهِمْ
عَلَى سَمْعِهِمْ	عَلَى الْبَصَارِهِمْ	لَهُمْ	الْفَسْمُ	فِي قُلُوبِهِمْ
فَرَادَهُمُ اللَّهُ	إِنَّهُمْ	شِبَابُ طِينِهِمْ	بِهِمْ	يَعْلَمُ
طَعْبَانِهِمْ	بِجَارِهِمْ	مِثْلَهُمْ	حَوْلَهُ	تُرَكُّوهُ
فَهُمْ	أَصَابِعُهُمْ (اصابع: پستان)	أِذَا نَهَمُوا (اذان: گوش)	نُزِهِمْ	الْبَصَارَهُمْ
عَلَيْهِمْ	مِثْلِهِ	وَقُودُهَا (وقود: سوخت، ماده خونی)	تَحْتَهَا	مِنْهَا
بَيْنَهُمْ	فَوْقَهَا	مِنْ رِزْقِهِمْ	بِهِ	مِثْلَهُ
عَرَضَهُمْ	أَسْمَارِهِمْ	مِنْهَا	عَلَيْهِ	مِنْهَا
هَمْ يَجْزُونَ	هَمْ فِيهَا خَالِدُونَ (خالد: همیشگی، جاودانه، دائم)	إِنَّهُمْ		
كُمُ : شامان	كُمُ ضَمِيرٌ اسْتِشْرَافٌ هَمْ	هَمْ لَعْنَةُ شَامَانِ	كُمُ لَعْنَةُ شَامَانِ	هَمْ لَعْنَةُ شَامَانِ
رَبِّكُمْ	خَلَقْتُمْ	مِنْ قَبْلِكُمْ	لَعَلَّكُمْ (لعل: شاید)	لَعَلَّكُمْ
بِعَهْدِكُمْ	مَعَكُمْ	إِنْسَانِكُمْ	عَلَيْكُمْ	عَلَيْكُمْ
	بِحَبِيبِكُمْ	إِنْبَاءِكُمْ	نَسَاؤِكُمْ	إِنَّكُمْ
	بَارِكْ لَكُمْ (بارک: باری: آفریننده)	خَبَرِكُمْ	أَخَذْتُمْ	بِعَثْمِكُمْ
رِزْقَانِمْ	الْفَسْمُ	مِنْهَا	خَطَايَاكُمْ	عَدَسِهَا

آشنائی با قرآن ۱

مؤمن واقعی: خداوند در آیه ۱۵ سوره حجرات (سوره ۴۹) میفرماید:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا

ایستوار ایمان آوردند «مؤمنین واقعی فقط کسانی هستند که به الله و رسولش ایمان آوردند و بعد هم شک نکردند»
ایستوار = ایستادگی

وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

و با مال و جانشان در راه الله جهاد کردند،
جهاد کردند = جاهد و
جهاد بکنند = جاهد و

أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

چنین افرادی در ایمان خود راست میگویند»

طبق این نظری که خداوند در میان بنیاد مؤمنین دو شرط را در اندک می ایمان کامل و بدون تردید یکی جهاد در راه الله میدانیم که جاده دراهی در زمین

به نام «راه الله» وجود ندارد بلکه منظور از «راه الله» «دین الله» و «دشمن یک دنیای پاک است که در آن از ظم و ف و فقر و جهل و خرد شدن

شخصیت این؟ اثری نباشد» این کار ایمانی قوی و همتی عالی لازم دارد و فقط با اتحاد همه بینداران واقعی و اصلاح طلبان حقیقی امکان دارد پس

مسلمان واقعی که به الله و رسولش ایمان دارد میدانند که رسول خدا ص را پیام او را به مردم میرساند و میدانند که خداوندی که جهان را

را آفریده از قوانین جهانی و طبیعت آن اطلاع کامل دارد و تورهائی که میدهد دستورهای لازمی است و کوچکترین اشتباهی در آن وجود ندارد و فقط برای

تأیید سعادت واقعی این داده شده، لذا با تمام وجود و همتی خود یعنی با مال و جان خود در راه اجرای تورهائی خداوند دشمن یک دنیای پاک کوشش میکند.

لغات آیه: إِنَّمَا: فقط مؤْمِنُونَ: جمع مؤمن، افراد با ایمان الَّذِينَ: کسانی که، اشخاصی که، افرادی که، که آمَنُوا:

ایمان آوردند، بِ: به، بِ: رسول: فرستاده، پیغمبر پیامبر، و: او، اش: ثم: بعد، لَمْ يَرْتَابُوا: شک نکردند

جَاهَدُوا: جهاد کردند، بِ: با، به (اموال: مال، هُمْ: هم، هُمْ: هم، شان، این، أَنَا: انفس: جان، خود، وجود

فِي: در، سَبِيلِ: راه، أُولَئِكَ: آنها (شماره)، صَادِقُونَ: راست گویان (جمع صادق)

دریب = شک
ارتیب: ارتاب

إِنَّمَا: فقط الَّذِينَ: که کسی که چیزی شناسی که نَمُّ: بعد هَمْ: آنا اَدْلَيْتُ: آنا (شماره بدو) فِی: در تَوْبِ: توبی بین
 این لغت در قرآن زیاد می آید. آنها را با خواندن زیاد و پرسیدن از خود نگاه کردن بمعنی آن برای الچینان به رستی جوانان خوب حفظ کنید.

اسم فاعل: مُؤْمِنٌ: فردی که ایمان دارد. مُؤْمِنُونَ: افراد با ایمان صَادِقٌ: راستگو صَادِقُونَ: راستگویان

اسم فاعل برکننده کار یا دارنده صفتی دلالت میکند مثل صَادِقٌ: راستگو. کسی که صفت راستگویی را دارد و مُؤْمِنٌ کسی که ایمان دارد (صفت مشبهه) در آن

کلمه ای که بر وزن فاعِل باشد اسم فاعل است که اگر «ا» آن را برداریم کاری که میکند معلوم میشود مثل شَاهِدٌ (کسی که شهادت) کَاذِبٌ:

کسی که لائب میکند نَاظِرٌ: کسی که «نظر» میکند. تَاَجِرٌ: کسی که تجارت میکند. ظَالِمٌ کسی که «ظلم» میکند.

اسم فاعل مزید: اگر کلمه ای داشته باشیم که اول آن «هـ» و حرف قبل از آن کسره (ی) داشته باشد اسم فاعل مزید است. مثل

مُؤْمِنٌ. مُكْتَسِفٌ (گشاد کننده) و اگر بعد از آن «وَن» داشته باشد جمع است مثل صَادِقُونَ (صادق) ظَالِمُونَ (ظالم)

حالا شما این کلمات را معنی کنید: اگر آخر آن «بِن» داشته باشد باز هم جمع است.

مَالِكٌ ضَالِّينَ (ضدلت گزایی) اَدْلَيْتُ هُمْ اَلْمُفْلِحُونَ (منج: برنگاری)

مُصَلِّينَ صَادِقِينَ عَابِدُونَ مَسْتَهْزِئُونَ مسخره کنندگان عَابِدٌ مَسْتَهْزِئُونَ

كَافِرِينَ خَالِدُونَ خَالِدُونَ خَالِدُونَ خَالِدُونَ خَالِدُونَ خَالِدُونَ خَالِدُونَ خَالِدُونَ خَالِدُونَ خَالِدُونَ خَالِدُونَ

جَاعِلٍ (جمن: قرار دادن) مُفْسِدٌ مُفْسِدِينَ مُفْسِدِينَ مُفْسِدِينَ مُفْسِدِينَ مُفْسِدِينَ مُفْسِدِينَ مُفْسِدِينَ مُفْسِدِينَ مُفْسِدِينَ مُفْسِدِينَ

كَاتِبٌ مُهْتَدِينَ مُهْتَدِينَ مُهْتَدِينَ مُهْتَدِينَ مُهْتَدِينَ مُهْتَدِينَ مُهْتَدِينَ مُهْتَدِينَ مُهْتَدِينَ مُهْتَدِينَ

مُحْسِنِينَ مُفْسِدِينَ مُفْسِدِينَ مُفْسِدِينَ مُفْسِدِينَ مُفْسِدِينَ مُفْسِدِينَ مُفْسِدِينَ مُفْسِدِينَ مُفْسِدِينَ

صَالِحٌ مُسْقِنِينَ مُسْقِنِينَ مُسْقِنِينَ مُسْقِنِينَ مُسْقِنِينَ مُسْقِنِينَ مُسْقِنِينَ مُسْقِنِينَ مُسْقِنِينَ مُسْقِنِينَ

مُعْرِضُونَ مُشَاهِدِينَ مُشَاهِدِينَ مُشَاهِدِينَ مُشَاهِدِينَ مُشَاهِدِينَ مُشَاهِدِينَ مُشَاهِدِينَ مُشَاهِدِينَ مُشَاهِدِينَ

ظَالِمُونَ ظَالِمُونَ ظَالِمُونَ ظَالِمُونَ ظَالِمُونَ ظَالِمُونَ ظَالِمُونَ ظَالِمُونَ ظَالِمُونَ ظَالِمُونَ

(مضاد = خراب کردن) سَقَاء = بیرون رفتن

ظَالِمُونَ کینه ظالم کننده

تیلک = ان (سورت دس)

عذا = این (مزنش هذک)

آشنائی با قرآن ۹

دَآنَ = من (اینکه)
س (توله)

تحد در مبارزه: خداوند در آیه ۳ صف (سوره ۶) میفرماید: هف

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَهُمْ بِنْيَانٍ مَرصُوعٍ
الله ک نی رادوت دارد که بیچاره چون ستونی آهنین در راه او میجنگند.
سکون، سا حمان

خودداری از تفرقه: خداوند در آیه ۱۰۵ آل عمران (سوره ۳) میفرماید:

لَا تَلُونَا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ

مثل ک نی که بعد از اینکه دلائل روشن برای آنها آمد و چاره تفرقه در دسترس آنها شدند نباشند.

راه جلوگیری از تفرقه: خداوند در آیه ۱۰۳ آل عمران (سوره ۳) میفرماید:

واعتصموا بحبلِ اللَّهِ جميعاً ولا تفرقوا

اثر و بندد از جنج
ملیره
رشته، ریسمان = حبل

همگی به قرآن (رشته الهی) بچسبید و در چاره تفرقه نشوید.

حسینه
(اعتصموا = ماسی)

مسلمان واقعی همانطور که دیدیم نسیم حکم الله است و وظیفه دارد با مال و جانش در راه سخن دنیائی که در آن از ظلم فساد و فتنه و جهل و فرود شدن شخصیت آن را اثری نباشد کوشش کند. مسلمان واقعی مطابق آیات بالا امید آنکه برای سخن چنین دنیائی باید همه باشد و از تفرقه گریزان باشد برای اینکه باید به قرآن تمسک باشد و بچسبید. چون قرآن یک کتاب بیشتر نیست و اگر فقط بقصد فهم احکام و نظریاتی خداوند که در آن است آن را بخواند و آیات قرآن بازی کند آن را خوب خواهد فهمید اگر اشتباهی هم کرده باشد با شنیدن برداشت دیگران و بررسی به دلائل آمان اشتباه خود را اصلاح میکند. چون میباید

همانطور که خداوند فرموده «قرآن برای فهمیدن آن است.» و «افراد عاری میروانند آن را بفهمند» همانطور که مردم میرواد اقرن پیش عثمان آن را فهمیدند

لغات آیات: يُقَاتِلُونَ: میجنگند سَبِيلٍ: راه کَانَهُمْ: گویا مثل اینکه بِنْيَانٍ: بنیان مَرصُوعٍ: روئین حکم
الَّذِينَ: کسانی که اِعْتَصِمُوا: بچسبید به حبل رشته بطاب لَا تَلُونَا: نباشید تَفَرَّقُوا: تفرقه داشتند

اِخْتَلَفُوا: چنانچه باشند لَا تَفَرَّقُوا: تفرقه نداشتند يُحِبُّ: دوست دارد بِنْيَانٍ: دیسهای روشن مَا: آنچه اینده

أَسْلَمَ = تسلیم کرد
وَجَبَّ = صورتش
گن = نشانی
حزرت = حنظله = نسبت
آسانی = آرزو ها (خزدها آسینه)
ها تو = بیاورید

لَا تَلُونَا: نباشید. لَا تَفْرَقُوا: تفرقه نہ داشته باشید. لَا تَعْبُدُوا: بندگی نہ کنید. لَا تَقُولُوا: نگوئید. نہی هستند.

نہی: نہی دستور «خودداری کردن از انجام کاری» است

پس اگر کلمہ ای داشته باشیم کہ اول آن «لا» و حرف اول بعد از آن «ت» یا «ت» و آخر آن «وا» باشد معنی میدهد «اینکار را نکنید»

حالا شما معنی این کلمات را بنویسید:

لَا تَقْسِدُوا فِئَاتِكُمْ	لَا تَجْعَلُوا	لَا تَقْرَبُوا	لَا تَقْرَبُوا
(رجل: اورادن)	قراردادن	قراردادن	قراردادن
لَا تَلُونَا: نباشید	لَا تَأْكُلُوا	لَا تَطْلُمُوا	لَا تَشْتَرُوا
(اکل: خوردن)	تحمیه	ظلم نہید	دستی: خریدار، خرید
لَا تَشْرَبُوا	لَا تَلْفُوا	لَا تَقْرَبُوا	لَا تَقْرَبُوا
(شرب: نوشیدن)	تلف	قراردادن	قراردادن
لَا تَدْخُلُوا	لَا تَدْعُوا	لَا تَقُولُوا	لَا تَقُولُوا
(داخل: وارد شدن)	(دعا: دعوت: خواندن)	نگوید	نگوید
لَا تَسْمَعُوا	لَا تَسْأَلُوا	لَا تَشْرَبُوا	لَا تَشْرَبُوا
(سمع: شنیدن)	(سوال: پرسیدن)	نپرسید	نپرسید

نہی مفرد:

اگر کلمہ ای داشته باشیم کہ اول آن «لا» و بعد از آن «ت» یا «ت» و آخر آن «وا» باشد. معنی میدهد «اینکار را نکن» و نہی مفرد است.

حالا این کلمات را معنی کنید:

لَا تَجْعَلْ	لَا تَطْلُمْ	لَا تَشْرِبْ	لَا تَقُلْ
قراردانده	ظلم نہ کن	نوش	(از قول) نگو
لَا تَسْمَعْ	لَا تَدْخُلْ	لَا تَشْرِبْ	لَا تَسْأَلْ
نشنو	داخل نہ شو	نپرس	سوال نہ کن
لَا تَقْرَبْ	لَا تَلْنِ	لَا تَقْرَبْ	لَا تَجْلِسْ
نزدیک نہ شو	(برون) نباش	نقراردان	ننشین
لَا تَنْظُرْ	لَا تَذْهَبْ	لَا تَقْرَبْ	لَا تَقْرَبْ
نظرم نہ کن	(ذهاب: رفتن) نہ رو	نقراردان	نقراردان
لَا تَخَفْ	لَا تَخْرُجْ	لَا تَرْجِعْ	لَا تَرْجِعْ
(خوف: ترس) نہ ترس	(برون رفتن) خارج نہ شو	(رجوع: برگشتن) برنگرد	برنگرد

تَشْتَدُّونَ = نهی میلتید
تَشْتَدُّونَ = نهی میسویید
سَيِّئَةٌ = بدی

آشنائی با قرآن ۱۰

غرق نشدن در جزئیات خداوند در آیه ۳۱ نساء (سوره ۴) میفرماید:

إِن تَجْتَنِبُوا كِبَارَ مَا نَهَوْنَا عَنْهُ، نُلَقِّعْ عَنْكُمْ مُصِيبَاتِكُمْ، وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخِلَ الْيَوْمِ.

اگر از آن بزرگی که از آن نهی شده اید اجتناب کنید، گناهان دیگر شما را می‌بخشیم و شما را وارد بهشت می‌کنیم.

میدانیم که خداوند وعده دروغ نمیدهد و مردم را فریب نمیدهد. لذا مسلمان واقعی که با قرآن و این آیه آشناست میداند کسی که از آن بزرگی خودداری کند وارد بهشت میشود و کاری به حرف های کفری که از کتاب الهی اطلاق می‌نمایند ندارد. بنابراین در جزئیات غرق نمیشود که هدف اصلی دین را که خشن بستن دنیا و پاک بستن قلوبش کند. و میدانیم تفرقه و اختلاف در باره کارهای است که خداوند در قرآن کوچکترین اشاره ای به آن نکرده است.

غرق نشدن در تاریخ گذشتهگان: خداوند در آیه ۱۳۴ و ۱۴۱ بقره (سوره ۲) میفرماید:

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ، لَهَا مَا كَسَبَتْ، وَوَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ، وَلَا تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

لها = آنها افرادی بودند که از دنیا رفتند، هر کاری کردند مال خودشان است، و هر کاری شما کنید مال شماست، درباره کارهایی که آنها میکردند از شما سوال و بازخواست نخواهد شد. مسلمان واقعی میدانند ما مورث تقسیم بهشت و دوزخ به او داده شده. چونش به کارهای آنها نبوده است. اینکار را خداوند میکند که به نظر کارهای آنها بوده و از فکر دینیت آنها هم اطلاع داشته است. مسلمان واقعی میدانند تاریخ پر از دروغ و خیال پردازی است. چون هیچ تاریخ نویسی همه جا حضور نداشته که درباره آن اطلاع واقعی داشته باشد و میدانند آن تاریخ حسابات خود دشمنی و دوستی و موافقت و مخالفت های خود هستند. لذا از روی محمد یا غیر محمد دروغ میگویند و دروغ مینویسند.

عبرت از تاریخ: خداوند در آیه آخر سوره بقره (سوره ۲) میفرماید:

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ

در داستان زندگی آنها عبرتی برای خردمندان وجود دارد.

این عاقل از داستانهای سخنی هم عبرت بگیرد و پند و درسی می آموزد. داستان روبا و خروش از وجود فریبکاران و زبان چربی که کار میزنند خبر میدهد.

لغات آیات: **إِنْ**: اگر **كِبَارَ**: کبیره، بزرگی **نَهَوْنَا**: نهی شده اید **عَنْ**: از **نُلَقِّعُ**: می‌پوشانیم **مُصِيبَاتٍ**: بدی ها **نُدْخِلُكُمْ**: داخل میکنیم **مُدْخِلَ**: جای دخول، وارد کردن، وارد شده. **كُلُّكُمْ**: با کرامت، پر ارزش (جای با کرامت: بهشت)

تَجَنَّبُوا: اجتناب کنید. دوری کنید. خودداری کنید. تَلَّكَ: آن (موت زنگ) اُمَّة: گروه. عده. قَدْ: بجزین. حقیقت. حقیقتاً.
 قد خلت: خالی کرده اند. از دنیا رفته اند. مرده اند. کَسَبَتْ: کسب کرده. کرده. کسب کرده اند. (اگر گفته آن جمع باشد) مَوْتٌ کَسَبَ: می باشد.
 کَسَبْتُمْ: کرده اید. نموده اید. کسب کرده اید. تَسْلَوْنَ: رسیدن بشوید. از شامی برسند. عَمَّا: عَمَّنْ + ما، از + آنچه کَانُوا يَعْمَلُونَ: میکردند.
 لَقَدْ: که + قَدْ: که پس. بجا قطعاً. (موقفی که سرکله ای غیر از ضمیر باشد). قَدْ حَقِيقًا: محققاً کَانَ: بود. هست. می باشد. تَصَعَّبَ: قسید. در آنها
 عِبْرَةٌ: عبرت. درس زندگی. اَدُلِّي: اَدُلُّوا: همان. دارندگان (مفرد ندارد). اَلْبَابُ: خُورِدْ: عقل؟ (جمع کَسَبَ)
 ماضی: گذشته: کاری که قبلاً صورت گرفته باشد.

اگر کلمه ای داشته باشیم که آخر آن «تَمَّ» و حرف قبل از آن «کَن» باشد «تَمَّ» باشد نشان میدهد که شما اینجا را کرده اید. مثل کَسَبْتُمْ: کرده اید. ظَلَمْتُمْ: ظلم کرده اید.
 اگر کلمه ای داشته باشیم که آخر آن «ت» و حرف قبل از آن فتحه (ت) داشته باشد نشان میدهد «او» یا «آنها» اینجا را کرده اند. فقط موت است
 مثل خَلَّتْ (خالی کرد). خالی کردند. مَرَدَتْ: کَسَبَتْ: کسب کرده. کسب کردند. چون گفته آن اُمَّة می باشد موت آمده. چون هر کلمه ای که آخر
 آن «ة» باشد موت است. و چون اُمَّة (اممت) شامل عده ای می باشد اسم جمع است خَلَّتْ و کَسَبَتْ جمع هستند و معنی مردند و کردند میدهد
 حالا شما این کلمات را معنی کنید:

کَسَبْتُمْ: (از بودن) بودید	ظَلَمْتُمْ: ظلم کردید	طَلَقْتُمْ: (از طلاق) طلاق دادید	اَنْفَقْتُمْ: (از نفق) افاق کردید
عَبَدْتُمْ: عبادت کردید	حَسِبْتُمْ: حساب کردید	سَمِعْتُمْ: گوش کردید	اَخَذْتُمْ: گرفتید
خَلَقْتُمْ: خلق کردید	قَلَّمْتُمْ: قلم کردید	نَظَرْتُمْ: نظر کردید	كَلَّمْتُمْ: کلام کردید
تَنَزَّلْتُمْ: تنزّل کردید	جَعَلْتُمْ: (قرار دادن) قرار دادید	فَضَّلْتُمْ: (واجب شدن) واجب کردید	خَفَّمْتُمْ: (از خوف ترس) ترسیدید
قَالَتْ: گفت	كَانَتْ: بود	تَرَكْتُ: ترک کرد	اَمِنْتُ: (از ایمن) ایمن
قَالَ: گفت	قَالُوا: گفتند	قَلَّمْتُ: قلم کرد	قَلْنَا: قلم کردیم
يَقُولُ: میگوید	يَقُولُونَ: میگویند	سَمِعْنَا: شنیدیم	اَرْسَلْنَا: فرستادیم

آشنائی با قرآن ۱۱

اینجا خداوند را گویند مظلوم

عدالت خدا: خداوند در آیه ۴۴ بقره (سوره ۱۰) میفرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

آن دکن از اسم بهم لایظلم میکنند

خداوند ذره ای بر مردم ظلم نمیکنند ولی مردم بخودشان ظلم میکنند

عدالت یعنی رعایت حق. حکم عدالت این است که هر عملی نتیجه ای متناسب با خودش داشته باشد و این قانونی است که خداوند در دل طبیعت گذاشته و مطابق آن عمل میشود. خداوند عادل است و پادشاه محض هر کسی را مطابق با آن میدهد. اگر کسی با سنگی بسزد دیگری زده مطابق قانون فشاری که خداوند در جهان نهاده هر کسی که سنگ بسزدش خورده یا دردی آید و دردمسکین یا خونریزی میدهد یا زخم میشود یا استخوانش میترشد یا عله و بر آن مغزش هم آسیب می بیند. اینها درست است پس بهشت رضیه ای که وارد شده و طرز برخوردش به دردت سنگ بسزد از این نیست که کسی که سنگ بسزد خورده بکیناه یا کتاها کار بوده است. اگر بخوایم کسی سنگی بسزد دیگری نزد ما بیاورد یا طوری تربیت شوند که باعث خشم دیگران نشوند و آن بتوانند جلوی خشم خود را بگیرند.

اگر این قانون در جهان نباشد باید دنیائی بوجود آید که سکون و تاریکی محض وجود داشته باشد و اثری از حرکت و نور در آن نباشد. چون هر حرکتی لااقل ذرات هوا را میشکافد و بر نوری جانی را روشن و گرم میکند. دنیای سکون و تاریکی دنیای زندگی نیست و هیچ عاقلی نمی پسندد.

آیه ۱۱ رعد (سوره ۱۳)

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْيِرُ مَا يُقِيمُ حَتَّىٰ يَغْيِرَ مَا بِنَفْسِهِمْ

تغییر وضع:

خداوند وضع قومی را تغییر نمیدهد مگر اینکه آن قوم طرز فکر و عمل خود را تغییر دهند.

مطابق قانون بالا وضع هر قومی در هر کسی نتیجه عمل آن قوم و آن شخص است لذا نادقی فکر و عمل آن قوم و آن شخص تغییر نمیکند خداوند وضع آن قوم را مطابق قانونی که خود گذاشته تغییر نمیدهد. چنانچه تغییر در جهت خوب باشد بد. لذا آنی که از بدی اجتماع و نامردی مردمان می نالند باید در صدد تغییر فکر و خلق مردم بر آیند و آنها را به این فکر بیندازند که برای اصلاح اجتماع باید فکر اصلاحی در جامعه بوجود آید تا در صدد خشن یک اجتماع پاک بر آیند و با اعمال خود دیگران را به این فکر بیندازند تا همه در صدد اصلاح کار خود بر آیند و در نتیجه اجتماع اصلاح شود. در یک اجتماع فاسد با تغییر حکومت جامعه اصلاح نمیشود. چون کسی هم که سرکار بسازد از افراد همان جامعه فاسد نخواهند بود.

لغات آیات: **إِنَّ**؛ بدستی، براسی، در حقیقت، چون، زیرا، برای اینکه. **يُظَلِّمُونَ**؛ ظلم میکنند. **يُظَلِّمُونَ**؛ ظلم میکنند.

ناس؛ مردم. **شَيْئًا**؛ چیزی، ذره ای. **لَكِنَّ**؛ لیکن، ولی، اما. **لَكِنَّ**؛ لیکن، ولی، اما. **لَكِنَّ**؛ لیکن، ولی، اما.

أَنْفُسُهُمْ؛ خودها، جانها. **هُمْ**؛ آنها، آنان، ایشان، ایشان. **يُغَيِّرُونَ**؛ تغییر میدهند. **يُغَيِّرُونَ**؛ تغییر میدهند. **يُغَيِّرُونَ**؛ تغییر میدهند.

باب تَعْيِيل: یکی از باب های شش میزید، باب تعییل است. شش یعنی سه تایی یعنی ریشه آنها سه حرف دارد که فعل ماضی آن با سه حرف اصلی

صرف می شود مثل **عَلِمَ** و **كَبَّرَ** و **كَبَّرَ** که ظاهر فاعلی با قرآن اضافه می شود مزید یعنی زیاد شده یعنی یک حرف با دو حرف با آنها اضافه

شده. یکی از آنها باب تعییل است که یک حرف با آنها اضافه می شود یعنی حرف دوم آنها نشاء میگیرد و ماضی آن بر وزن **فَعَّلَ** می باشد مثل **عَيَّرَ**

تغییر داد، **عَلَّمَ** یاد داد، **تَعَيَّرَ** تعییر داد و مضارع آن بر وزن **يُفَعِّلُ** می آید مثل **يُعَيِّرُ**؛ تغییر میدهد **يُعَيِّرُ**؛ تغییر میدهد **يُعَيِّرُ**؛ تغییر میدهد

عَلَّمَ و **عَيَّرَ** و **فَعَّلَ** می آید یعنی «یاد بده»، «تغییر بده»، «دوم فاعل آن بر وزن **يُفَعِّلُ** می آید مثل **يُعَيِّرُ**؛ یاد بدهنده **يُعَيِّرُ**؛ تغییر دهنده

حالا اینها را ترجمه کنید:

بَشِّرْ	(از بشارت بخبر ده)	بشارت بده	بَشِّرْ	بشارت بده	بَشِّرْ	بشارت بده
بَشِّرْتُمْ	بشارت دادیم	بشارت دادیم	بَشِّرْتُمْ	بشارت دادیم	بَشِّرْتُمْ	بشارت دادیم
فَضَلْتُمْ	فصلت دادیم	فصلت دادیم	فَضَلْتُمْ	فصلت دادیم	فَضَلْتُمْ	فصلت دادیم
يُخْرِجُونَ	بهر روز	بهر روز	يُخْرِجُونَ	بهر روز	يُخْرِجُونَ	بهر روز

باب اِفْعَال: ماضی آن بر وزن **أَفْعَلَ** می آید مثل **أَكْرَمَ**؛ گرامی داشت و مضارع آن بر وزن **يُفَعِّلُ** می آید مثل **أَكْرَمَ**؛ گرامی داشت

کرد. و امر آن بر وزن **أَفْعَلْ** می آید مثل **أَكْرَمْ**؛ گرامی کن و اسم فاعل آن بر وزن **يُفَعِّلُ** می آید مثل **أَكْرَمَ**؛ گرامی کننده

حالا اینها را ترجمه کنید: **أَخْرَجَ**؛ بیرون کردن **يُخْرِجُونَ**؛ بیرون می آورند **يُخْرِجُونَ**؛ بیرون می آورند

أَنْزَلَ؛ فرستاد **يُنزِلُ**؛ فرستاده **يُنزِلُ**؛ فرستاده **يُنزِلُ**؛ فرستاده

ترتیب سوره های قرآن: ۱- حمد: فاتحه ۲- بقره ۳- آل عمران ۴- نساء ۵- مائده

آشنائی باقرآن ۱۲

برادری مسلمان ها: خداوند در آیه ۱۰ حجرات (سوره ۴۹) میفرماید:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ

مسلمان ها باهم برادرند پس برادرانشان را اصلاح کنید.

این نظر و این حکم خداوند است. لذا مسلمان واقعی میدانند مسلمان ها هر جای دنیا باشند باهم برادرند و باید بین آنها را اصلاح کند. و نباید جزو یک دسته در آید مسلمان های دیگر را با دعه و تکفیر و استنزاز بگیرد. چون میدانند مسلمانان وظیفه دارند به حکم دین و کتاب الهی خود دنیا بی باکی بسازند که در آن از ظلم و فساد و فقر و جهل و خرد شدن شخصیت انسان اثری در آن نباشد و باید در این راه تمهید چون ستونی آهنین مبارزه کنند و تمام دنیا را از اصلاح طلبان و واقعی جهان را به ایستادگی دعوت کنند و آنها را برای ایستادگی متحد نمایند.

دعای مسلمان: خداوند در آیه ۱۰ احزاب (سوره ۵۹) میفرماید:

رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا

خداوند ما را برادران ایمان را که قبل از ما ایمان آوردند بیامرز و در دل ما کینه ای نسبت به هم چنانکه از مسلمانان قرار داده.

آیه ۹۰۸ این سوره در باره مهاجرین و انصار یعنی مسلمانان اولیه صحبت میکند و دعای کسی که نمی کند بعد از آنها آمدند در این آیه بیان مینماید و میفرماید دعای کسی که بعد از مهاجر و انصار آمدند چنین است. لذا مسلمان واقعی از صمیم قلب میخواهد کینه ای و نفرتی از هیچیک از مسلمانان گذشته و حال در دل نداشته باشد. چون میدانند آنها که بودند که از دنیا رفتند هر کاری که در مربوط بخوبی است و خداوندی که ناظر اعمالشان بوده پادشاه و خدای آنها را دقیقاً میداند. و کینه و دشمنی از سوی غیر از اینکه آنها را از هم جدا کند باعث تفرقه شود نتیجه ای ندارد و آنها را از وظیفه اصلی خود که سخن بیک دینی پاک است باز میدارد. و میدانند راه بر طرف کردن جهل دینی اطاعتی افراد آنها نزدیک شدن به فردی اطاعت است که با دوستی با آنها میتوان رفته جهل دینی اطاعتی آنها را بر طرف کرد و آنها را متوجه حقیقت کرد.

لغات آیات: إِنَّمَا، فقط، مُؤْمِنُونَ: افراد با ایمان، إِخْوَةٌ: برادران، فَ: پس، أَصْلِحُوا: اصلاح کنید، بَيْنَ: میان، أَخَوَيْكُمْ: برادران شما، كَمْ: چندان، إِخْوَيْكُمْ: برادران شما، رَبَّنَا: خداوند ما، اِغْفِرْ: ببخش، لَنَا: برای ما، غِلًّا: کینه ای، الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ: کسانی که از ما پیشتر ایمان آوردند، لَّا تَجْعَلْ: قرار نده، فِي: در، قُلُوبِنَا: دل ما، غِلًّا: کینه ای، لَفَتْنِي: ایستادگی کردند، بَيْنَ: میان، بِلِسَانِنَا: با زبان ما، آمَنُوا: ایمان آوردند، الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ: کسانی که از ما پیشتر ایمان آوردند.

توان: برادران، الَّذِينَ: کسانی که، افرادی که شخصی که، سَبَقُوا: ایستادگی کردند، بَيْنَ: میان، لَّا تَجْعَلْ: قرار نده، فِي: در، قُلُوبِنَا: دل ما، غِلًّا: کینه ای، لَفَتْنِي: ایستادگی کردند، بَيْنَ: میان، بِلِسَانِنَا: با زبان ما، آمَنُوا: ایمان آوردند، الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ: کسانی که از ما پیشتر ایمان آوردند.

امر : دستور و فرمان انجام دادن کاری است که از طرف مافوق به فرد ماردون (زیر دست) داده میشود. اگر اینکار از طرف زیر دست به مقام بالاتر باشد خواهش میباشد و اگر از کسی به شخص دیگری که هم پایه (هم پایه) ادب باشد پیشنهاد است. ولی هر سه آن ها از لحاظ دستور و فعل امر است.

إِغْفِرْ : بیامرز مَغْفِرَتٌ دُعْفَانُ : آرزوش أَصْلِحُوا : اصلاح کنید : درست کنید إِصْلَاحٌ : درست کردن صَلَاحٌ : درستی

طرز ختن فعل امر : فعل امر را از مضارع بی زنند. به این ترتیب که « ت » را از اول آن بر میدارند و ضمّه (۲) آخر آن را بسکون (۵) تبدیل میکنند و اگر جمع باشد « ن » آخر آن را بر میدارند و اگر حرف اول باقی مانده ساکن (۵) باشد « ا » به اول آن اضافه میکنند که قابل تلفظ (بیان) باشد. این « ا » معمولا در جمله تلفظ نمیشود مگر در باب افعال مثل أَصْلِحُوا . افتادن « ا » مثل رَبَّنَا اغْفِرْ .

پس اگر کلمه ای داشته باشیم که اول آن « ا » بود و آخر آن ساکن (۵) آن کلمه فعل امر است. مثل إِغْفِرْ : بیامرز إِعْلَمُ : بدان

إِضْرِبْ : بزن اِذْكَرُوا : یاد کنید به رکوع برود. (و ضمیر جمع است) اِذْكَعُ : بکوع کن اِشْمَعُ : بشنو اِشْمَعُوا : بشنوید اِشْكُرُوا : شکر کنید اَذْكُرُوا : ذکر کنید اُدْخِلُوا : داخل شوید اَشْكُرُوا : شکر کنید اَشْكُرُوا : شکر کنید اَذْكُرُوا : ذکر کنید اُدْخِلُوا : داخل شوید اَشْكُرُوا : شکر کنید اَذْكُرُوا : ذکر کنید اُدْخِلُوا : داخل شوید

در مثال های بالا می بینیم که اگر حرف سوم ضمّه (۲) داشته باشد « ا » آن هم ضمّه (۲) دارد. و اگر فتحه (۱) یا کسره داشته باشد « ا » آن کسره (۳) دارد. مثل اِذْكُرُوا : ذکر کن اِضْرِبْ : بزن اِشْمَعُ : بشنو اِشْمَعُوا : بشنوید اِضْرِبُوا : بزنید

این در حالی بود که حرف بعد از « ت » ساکن « ۵ » باشد. ولی اگر حرف بعد از « ت » حرکت داشته باشد و پد داشته و قابل

تلفظ باشد « ا » اضافه نمیشود مثل قَاتِلُوا : بکشید قُولُوا : بگویید كُونُوا : باشید بَأْسِرُوا : بباشر کنید تَبَيَّنَتْ : ثابت کن

اگر حرف آخر یا قبل از آخر آن « و » یا « ی » باشد می افتد مثل قَدْعُوا : بیاقتادن تَدُّوا : بفرودن « ا » اُدْعُوا : میشود

و با حذف « و » اُدْعُ میشود. و مثل تقول که با افتادن « ت » ساکن شدن « ل » قول میشود و با حذف « و » قُلْ : بگو میشود

مَنْ كَتَبَ	الظُّرُ	النُّظْرُ	النَّظْرُ	النُّظُرُ	النَّظْرُ
إِذْهَبْ	اِذْهَبُوا	قُلْ	قُولُوا	كُنْ	كُونُوا
اَذْكُرُوا	اَعْبُدُوا	حَافِظُوا	اسْتَغْفِرُوا	احْسِنُوا	اشْكُرُوا

آشنائی با قرآن ۱۳

چپال = بخت و شکر

الذمی = هرزگی به سید = بطور کلی که

دعوت دیگران: خداوند در آیه ۱۲۵ نحل (بوره ۱۶) میفرماید:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

«مردم را با حکمت و پند و اندرز مینویس راه صاحب اختیار دعوت کن و با بهترین روش با آنها گفتگو کن.»

مسئله واقعی که میخواند دنیا می پاک میطقتی وظیفه ای که دارد بسیار زیاد میداند که سخن چنین دنیائی احتیاج به همکاری همه دینداران و اصحاب طبعان واقعی دارد. بنابراین مردم را به این همکاری برای سخن یک دنیائی پاک - دعوت میکند. و این دعوت را مطابق این دستور و این راهنائی خداوند انجام میدهد. حکمت یعنی دانش دقیق همه جانبه. بنابراین مسلمان واقعی قرآن خود را با وقت کامل و بدون اندیشه در پرفسین و راهی که خداوند برای سخن یک دنیائی پاک به او نشان میدهد میخواند و دیگر کلماته نذری های مردم زبان نمیشود. چون میداند اکثریت مردم دنیا اهل تحقیق نیستند و از گمان و خیال پیروی میکنند مسلمان واقعی گنگاهای الهی دیگران را بهم میخواند و با اطلاع کامل از آنها مردم را به راه خداوند دعوت میکند. **موعظه** یعنی پند و نصیحت یعنی با نیت خیر و اطمینان کامل مردم را به راه صحیح آشنا میکند و به آنها میفهماند که نفع تمام افراد جامعه در این اتحاد و کوشش همکاری در راه سخن چنین دنیائی است. سخن دنیائی که در آن اثری از ظلم و ظالم و فساد و فاساد و جهل و جاهل و فقر و دروغ و دیگتوری و زیربکاری وجود نداشته باشد. و با بهترین روش و با استفاده از تمام وسایل ممکن مردم را به این اتحاد دعوت میکند.

دعوت با بصیرت: خداوند در آیه ۸۰-۸۱ سوره بقره (بوره ۲) میفرماید:

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ ابْتَعَنِي

«گو: این راه من است من مردم را بصیرت به راه الله (خدا) دعوت میکنم. پیروان من هم بصیرتور.»

بصیرت یعنی «بینائی» «دانش» بنابراین مسلمان واقعی که پیروی از خداوند است مردم را با بینش دنیائی کامل به راه خداوند سخن یک دنیائی پاک دعوت میکند. برای اینکه باید از دین خود در دین بخوابد دیگران اطلاع کاملی داشته باشد تا بتواند سخن دیگران به آنها بفهماند همه یک چیز را میخواندند نقطه نظر زبانها مختلف است. همه پیغمبران برای سخن یک دنیائی پاک که حکم خداوند در آن اجرا شود آمده اند و مسلمان واقعی بین پیغمبران خداوند میخواندیم. چون پیغمبر یک خدا هستند.

خداوند در آیه ۲۸۵ بقره (بوره ۲) میفرماید: **لَا فِرْقَ بَيْنَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِي وَبَيْنَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنِّي**

«فرقی بین آنچه که پیغمبران خداوند میخواندیم.»

لغات آیات: ادْعُ: دعوت کن. (در اصل ادْعُو بوده که مطابق قاعده ای که در شماره ۱۲ در نیمه «و» آن حذف شده) سَبِيلٍ: راه (بعیت)

عبر الی آخر آن کسره (بی) گرفته. دَبَّ: صفت خیار، مالک آقا. (چون مضاف الیه است آخر آن کسره (بی) گرفته. کَلَّ: توت. کَتَّ:

حَلَمَةٌ: حکمت، دانش دقیق و همه جانبه. (بعث حرف جر «بِ» مجرور شده و آخر آن کسره (بی) گرفته) المُرْعِطَةُ: پند، اندرز بصیفت بموعظ. وعظ.

(بعث «و» که حرف عطف است به اسم قبل از خود عطف شده و حرکت آن را گرفته) الحَسَنَةُ: نیکو، خوب. (چون صفت بموعظ می باشد حرکت آن را

گرفته). اگر دو اسم پشت سر هم باشد و هر دو اَلْ یا تَمَوْنِ ^ی داشته باشند روی صفت اولی است و حرکت آن را بگیرد. جَابِلٌ: بگشکن. لَقِّنُوکُمْ:

(چون فعل امر است آخر آن ساکن (2) شده) اَلَّتِي: مؤنث الذی است یعنی «که»، «کسی که»، چیزی که»، اینجا «روشی که»، «طرزی که»

هِيَ: مؤنث هُوَ است یعنی «آن»، «اد»، «ش» أَحْسَنُ: نیکوتر، خوبتر، نیکوترین، بهترین، خوبترین. قُلْ: بگو

(چون فعل امر است آخر آن ساکن شده و در اصل قُولٌ بوده که (و) آن مطابق قاعده شماره ۱۲ (قاره است). هَذِهِ: مؤنث هَذَا است

یعنی «این» یَ مِنْ: مِمَّ ادْعُوا: دعوت میکنم بَصِيرَةٌ: بصیرت، بینائی بنیش. (بعث عَلَی مجرور شده و آخرش کسره گرفته)

أَنَا مِنْ: اِتَّبِعْ: پیروی کرد، تبعیت کرد. دنباله روی کرد. لا اُفْرِقْ: فراق نمیگیریم. جِدْ اَتَّبِعْنِمْ. اَحَدٌ: یکی رُسُلٍ: پیغمبران

باب مفاعلة: یکی از باب های مزید است که بحرف «ا» بعد از حرف اول آن به آن اضافه شده ماضی آن بروزن فاعل و مضارع آن

بروزن تفاعل و امر آن بروزن فاعل و اسم فاعل آن بروزن مفاعل می آید مثل جَابِلٌ: بگش و گفتگوکن مجادلون: بگش و گفتگو

میکند. مجاهد: جهادکننده. مُصَاحِبَةٌ: که ما آن را بصورت مُصَاحِبَةٌ تلفظ میکنیم. باب مفاعلة در طرفه است.

باب تفاعل: این باب هم در طرفه است ماضی آن بروزن تفاعل و مضارع آن بروزن تفاعل و امر آن بروزن تفاعل و اسم فاعل

آن بروزن مفاعل می آید مثل تَصَادَفَ: تصادف کرد، بهم برخوردند. تَتَخَاصَمُ: باهم خصومت درگش می آورند متخاصم: درگیری

که باهم دشمنی (خصومت) می درزند. این ها را معنی کنید:

ان البقر تشابه علينا: بقر (گاو)

انني جاعل في الارض خليفه (جعل: قرار دادن)

يقابلون:

ليجاءنكم به (مواجهه: بگش کردن بگو بگو کردن)

آشنائی با قرآن ۱۴

طبیعت انسان: خداوند در آیه ۷۶ و ۷۷ علق (سوره ۹۶) میفرماید:

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ
إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ

این وقتی خود را بی نیاز ببیند تمام طغیان میکند.

این طبیعت انسانی است. انسان میخواهد هر کاری که درش خواست بکند و هر تئوری که داد بدون چون و چرا اجرا شود. حتی اگر به حیوانی دستور داد حیوان دقیقاً مطابق دستور او عمل کند. انسان میخواهد بر عوامل بیجان طبیعت هم حکمرانی کند و دستورش بدون چون و چرا اجرا شود. به زبان ساده تر انسان میخواهد خدا باشد. چنانچه قدرت را در هر جا حتی در درون خانواده که باید محل تعظیم و محبت باشد می بینیم. چنانچه بین احزاب در درون حزبی و بین کشورها را می بینیم. می بینیم کسی که زور و قدرتی دارد همیشه افراد ضعیف زور میگویند و میخواهند آنها را دستورش بدون چون و چرا اطاعت کنند و این را حق خود میدانند. در برابر دنیا در تمام کشورها قانون جنسی حکومت میکند و قوی تر کسی ضعیف تر میماند.

نفس اماره: خداوند در آیه ۵۳ یوسف سوره ۱۲ میفرماید:

إِنَّ النَّفْسَ الْأَمَّارَةَ لَبِئْسَ الْوَسِيلٌ
إِنَّ النَّفْسَ الْأَمَّارَةَ لَبِئْسَ الْوَسِيلٌ

و خود را انسان امر کننده به کارهای بد است مگر اینکه صاحب اختیار هم بر او عمل کند.

انسان با سرایا خواست و احتیاج هستند. بطور کلی انسان میخواهد بهترین و راحت ترین زندگی را داشته باشد. یعنی بدون اینکه زحمتی بکشد عالی ترین زندگی را داشته باشد و همه در خدمت ایشان باشند و کرب خدمت لبه داماره اجزای دنیوی ایشان باشند. بچه ها که طبیعی ترند هنوز تربیت نشده اند این حقیقت را بخوبی نشان می دهند میخواهند هر کاری را که خواهند بکنند و کسی جلوی آنها را نگیرد در هر چه خواهند در اختیارشان قرار بدهند. محبت بیایی بعضی از مادران هم به تقویت این روح کمک میکنند.

لغات آیات: اِنَّ: بدستی به راستی (برای تاکید است) چون زیرا برای اینکه. كَفَّ: سلباً. قطعاً. بدون تردید. (برای تاکید است اگر مکرر آید غیر از ضمیر باشد). لَبِئْسَ: طغیان میکند. (ی مایه و) که حرکت می دهنده باشد و حرف قبل از آن فتنه کننده باشد به «ی» و «ا» تبدیل میشود.

اِنَّ، اَنَّ: که. اینکه (اِنَّ صرف فعل می آید و اَنَّ کسراسم) رَأَى: دید. هُوَ: او آن. بَشْرٌ: خود. اسْتَعْنَى: بی نیاز و مستغنی شده.

نَفْسٌ: وجود. خود. جسم. جان. باهم. اَمَّارَةٌ: بسیار امر کننده. سَوَاءٌ: بدی. رَحِمٌ: رحم کرد. رَبِّي: رب + ی: صاحب اختیار من.

حرف مشبہ بالفعال: این حرف بر سر مبتدا و خبری آید و مبتدا را مضرب (فتمه کے دار) کہنے یعنی بہ اسم بعد از خود فتمہ کے بعد از خود آفراسم سے بعد از خود پن میرھند۔ این حرف عبارتند از حرف ان: بدیشی۔ برانی۔ چون۔ زیرا برای آئید۔ ان: کہ۔ اینکہ۔ گان: مثل آئید۔ اورا۔

لَيْتَ: کاش۔ ای کاش۔ کاش کہ کاشی۔ لَئِنْ: لیکن۔ اما۔ ولی۔ لَعَلَّ: شاید۔ یا۔

مثل: اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَسْتَحْيٰ اَنْ يُّضْرِبَ مَثَلًا اُولٰٓئِیۡهٖ لِيَعْلَمُوۡا اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا يَتَرَدُوۡنَ وَمَا يَلْبَسُوۡنَ اِنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُوۡنَ لَبِيۡرٌ اَلَمْ تَعْلَمِ اَنَّ اللّٰهَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنْكَرِ اِنَّ النَّاسَ قَدْ جَعَلُوۡا لِحٰۤرَمِ اللّٰهِ

مبتدا و خبر: مبتدا اسمی است کہ در ابتدای جملہ قرار گرفته باشد خبر: خبری است کہ در بارہ مبتدا گفتہ شود در فارسی: «مبتدا نهاد» میگویند و بہ خبر «کرار» اگر خبر یک اسم باشد آفران ضمہ و میگرد۔ مبتدا ہم حرف آخر ضمہ میگرد۔ فارسی: «نقش کنیم» اسم شہ و ضمیر ہم ہم هستند۔

مثل: اَدُلِّکَہُمُ الْمَفٰجِیۡنَ فَمَنْ مَّصٰلِحُوۡنَ (مبتدا و خبر در جمع و ن میگرد) فَمَنْ مَّصٰلِحُوۡنَ مَنْ مَّسْتَهْزِیۡنَ

ہُمْ بِهَا خَالِدُوۡنَ ہُوَ کُلُّ شَیْءٍ عَلَیۡہِمْ اِنِّیْ جَاهِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیۡفَہُ اُولٰٓئِکَ اصْحَابُ النَّارِ ہُوَ التَّوَابُ الرَّحِیۡمُ اَنْتُمْ ظٰلِمُوۡنَ اللّٰہ مَخْرٰج مَا لَنْتُمْ تَلْعَمُوۡنَ

مرفوعات: مرفوعات کلماتی هستند کہ حرف آخر آنہا ضمہ ہے یا دُن دارد بہ این ضمہ یا دُن رُفَع میگرد۔

مرفوعات ۴ نوع ہستند: ۱- فاعل ۲- فایب فاعل ۳- مبتدا ۴- خبر

فاعل: کتدہ کاریا دارندہ صفتی است کہ در جملہ بیاید۔ کلمہ ای کہ آخر آن ضمہ یا دُن داشته باشد و بعد از فعل معلوم بیاید فاعل است۔

فایب فاعل: مفعول فعل مجہول است کہ بجای فاعل نشند۔ کلمہ ای کہ آخر آن ضمہ یا دُن داشته باشد و بعد از فعل مجہول بیاید فایب فاعل است۔

مبتدا: مبتدا اسمی است کہ در ابتدای جملہ آردہ باشد۔ آخر مبتدا ضمہ یا دُن دارد۔

خبر: اسمی است یا جملہ ای است کہ بعد از مبتدا بیاید و در بارہ مبتدا خبری بہ بدین صحتی در بارہ آن بگند۔ آخر خبر اگر ہم باشد ضمہ یا دُن دارد۔

مبتدا اگر آخرش ہے باشد یعنی نکرہ باشد در مواعی بعد از خبری آید مثل لَمْ فِیہَا اَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ عَلٰی الْبَصَارِہِمُ عِشَادَةٌ

آشنائی با قرآن ۱۵

کار شیطان: شیطان در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره بقره (۱۵) به خداوند تمسک می‌کند:

رَبِّ لِمَا عَفَوْتَنِي لِأَلِزِينَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا تَعْوِبُهُمْ أَجْمَعِينَ.

خداوند ابعث آنکه مرا به شبهه اندازی کارهای زشت را در زمین برای آنها زیبا ببیند زم و همه آنها را فریب میرساند.

الْأَعْيَادُ كَمِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ.

تخلص = خالص کننده

مخلص = خالص شده

مگر بندگان خالص تو را.

شیطان کارهای زشت را با زینت دادن در نظر آن زیبا جلوه میدهد و با انبوه شدن راتول میزند کارهایی که بسجید از نیازهای طبیعی آن را برمی آورد و در خیال و خیال بافی چیزی نیست. نیاز واقعی آن مثل هر موجود زنده ای عبارتست از آب، هوا، غذا، جفت اعیان خاطر و دور بودن از خطر که در تمام جانداران وجود دارد بعد از پوشاک و مسکن. چون پوشاک هر جاندار از پوست آن است و پس پوشش و مو و کرک و فنی پوشیده باشد چه نداشته باشد و لاند زمی جانداران هم برای پرورش نوزاد و دور بودن از خطرات. ولی آن این دو احتیاج را علاوه بر احتیاجات جانداران دیگر دارد.

بر آوردن این نیازها مقدر خرج دارد. این خرج را هر انسانی با افزایش دانش فنی که مورد نیاز جامعه باشد میتواند تأمین کند. بخصوص شخص دیندار چون همانطور که دریم شخص دیندار باید کار درست (عمل صالح) داشته باشد چه از لحاظ دینی چه از لحاظ شغلی و حرفه ای چون اَعْمَلُوا الصَّالِحَاتِ تَوَرَّى هَتَكَةً خداوند پیغمبران داده. لذا پیروان پیغمبران نیز باید «عمل صالح» کار درست بکنند چون خداوند در آیه ۱۱۱ بقره و آیات زیادی میفرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

اهل بهشت:

کسانی که ایمان داشته باشند و کار درست کردند اهل بهشت هستند و همیشه در آن خواهند بود.

لذا فرد دیندار در واقع باید هیچ چیز بی حیانت و خبیثت و فساد و نادر و نمیتواند با پاکی کامل زندگی کند. بخصوص که برای انجام عمل صالح باید علم و اطلاع کامل از آن داشته باشد. لذا در تحصیل دانش دینی و حرفه ای و شغلی خود سعی کامل میکند چون با علم و اطلاع کافی کار میکند از نتیجه کار خود راضی و خوشنود است و در آمد کافی هم خواهد داشت تا با مال خود هر چه بیشتر در راه دین و سخن بک دنیا می‌پاک که در آن آن از شرف و فساد و ظلم و چهار دهره و اضطراب نباشد شرکت کند.

ترتیب سوره ها: ۱- حمد: فاتحه الكتاب. ۲- بقره. ۳- آل عمران. ۴- بقره. ۵- مائده.

۶- الانعام (۱/۴) - ۷- اعراف - ۸- انفال - ۹- توبه - ۱۰- یونس

لغات آیات: رَبِّ: مالک آقا. صَاحِبِ خَیْرٍ: رَبِّ: رَبِّی: ای آن انصاره بصیرت کسره باقی مانده: صَاحِبِ خَیْرٍ: صاحب خیرا. خداوند.

أَعْرَبْتُ: اغوا کردی. فَرِيبَ لَرِي: پشتبانه انداختی. أَعْرَبْتَنِي = أَعْرَبْتَنِي + ن + ي: فَرِيبَ لَرِي + ن + مَن (بِأَسْمَاءَ) نون و فای میگویند

و برای آسان شدن تلفظ اضافه میکنند. لَازِمٌ = لَ + اَزِیْنُ + نَ: بَسْمًا بدون تکرار + زینت میدهم + البته. (هم ل هم ن برای تاکید می آید.

در مفرد ضمّه و آن در این حالت به فتمه تبدیل میشود و در جمع «وُنْ» به ضمه تبدیل میشود. لَاعْرَبْتَنِي = لَ + اَعْرَبْتَنِي + نَ + هَمْ: بدون شک + فَرِيبَ

میدهم + هَمْ + هَمْ = آنها را فرب میدهم: آنها را به تبهامی اندازم. أَجْمَعِينَ: بکلی: بر همه جمعی. عِبَادًا: بندگان را (عِبَاد جمع عبد است) عِبَادًا ك:

بندگان تو را. مُخْلِصِينَ: خالص شدگان (اسم مفعول و جمع مخلص میباشد). بِنِ دُونَ ضَمِيرٍ جمع مذکر سالم هستند (ای) «وُنْ» «وُنْ»

اول شخص مفرد مضارع: اُزِیْنُ: زینت میدهم (از باب تفعیل) اُعْرَبْتُ: اغوا میکنم. فَرِيبَ میدهم. کول میزنم. (از باب افعال)

اگر کلمه ای داشته باشیم که اول آن «أ» یا «ا» باشد و آخر آن ضمه داشته باشد اول شخص مفرد مضارع است یعنی من ایگوارا میکنم «اگر ماضی آن ۴ حرف

داشته باشد «أ» می آید و کلمه با «أ» می آید مثل اَشْهَدُ: شهادت میدهم اَعُوذُ: پناه میدهم اَقُولُ: میگویم

اول شخص جمع مضارع: اگر کلمه ای داشته باشیم که اول آن «نَ» یا «ذُ» و آخر آن ضمه داشته باشد معنی میدهد «ما ایگوارا میکنیم»

مثل نُعْبِدُ: عبادت میکنیم. نَبِیْکُمُ: پیامبر شما را میگوینم. یَدُونَ: چون دعا اطاعت میکنیم. نَسْتَعِیْنُ: استعانت میجوئیم. کَمَدَیْ: میگوئیم

حما ما حی عذاب حکیم انما را

حالا شما معنی کنید:

لَا اَعْبُدُ مَا یَعْبُدُونَ: منبتی بکنم که بکنند. لَا اَعْبُدُهُمْ: علماء عذاب میدهم که ما انبی اعدیه عذابا لا اعذبه احدا

عذاب این که نلتم عذابی منی احد دیگرای را

مِنَ الْعَالَمِیْنَ: از آرد میان ما یكون لی ان اقول ما لیس لی بحقی:

حرکت صبر می کنیم بر عذاب عذرا

لَنْ نُوْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللّٰهَ جَهْرَةً: تا اینکه ببینم بطور آشکارا در روز قیامت

لَا اَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِکَ: من علم ندارم آنچه در دل توست اقول اشهد الا اله الا الله:

در دو عمر را به عذاب صبرم

نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِیْمِ: استوا بیتی (در دم) و حزنی الی الله: استقامت در دو عمر را به عذاب صبرم

اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّیْ وَ اَتُوْبُ اِلَیْهِ: استغفرا الله ربی و اتوب الیه:

توبه = برگشت

آشنائی با قرآن ۱۶

شهرت پرستی : خداوند در آیه ۱۴ سوره آل عمران سوره ۳ میفرماید: لَرِئِبٌ مِنْهُنَّ

زِينٍ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ...

برای انسان با علاقه به شهوات زینت دارد، شده از قبیل علاقه به زن و فرزند...

انسان طبیعتاً به بعضی چیزها علاقه دارد. شهوت یعنی میل و علاقه وقتی علاقه ای به خوردن غذا ندارد دیگر میگوید اشتها ندارد. اشتها باب افعال از شهرت است.

انسان طبیعتاً مثل هر موجود زنده ای به زن و فرزند علاقه دارد. اگر بفهمیم می‌توانیم نگاه کنیم، علاقه موجودات زنده را به غریزه جنسی و به فرزند می‌بینیم.

انسان علاوه بر اینها به پول و ثروت و قدرت نیز علاقه دارد. چون با آنها می‌تواند به خواست و هوس و امیال خود برسد، دیگران را به اطاعت از خود و چاپوسی و تنوع مدافع

و دارد و جنبه قدرت را در بین موجودات زنده بر سر غریزه جنسی می‌بینیم. جنبه قدرت در حوص به مال و ثروت را هم بین انسان‌ها می‌بینیم. می‌بینیم که حتی برادر و برادر و

دوست به دوست برای آن حیانت و ظلم می‌کند. لذا دینداران واقعی باید از اینها طلب نداشته باشند که دیگران آنها را فریب ندهند. چون انسان‌ها برای رسیدن به مقاصد خود به راحتی دروغ

بند، تائید یا بی‌ارادگی کامل یا همه دینداران جهان در راه اصلاح افراد و جوامع بشری بکوشند، تا از حیانت و کج‌دیندگی دیگران در امان باشند و حیانت از آن آسوده باشد.

هدی پرستی : خداوند در آیه ۷۰ سوره مائده سوره ۵ میفرماید:

كَلِمَاتٍ جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ اَلْاَنفُسُ فَرِيحًا لِّذُنُوْرٍ فَرِيحًا لِّقَاتِلُوْنِ

هر کلمه معجزی برای آنها قافونی آورد که برخلاف دلخواه آنها بود عده ای از آنها را به دروغ کوفی مهم کردند و عده ای را کشتند.

مردم از دلخواه (هواهای نفس خود) پیروی می‌کنند. قانون آنها دل و دلخواهشان می‌باشد. مردم بجای پیروی از عقل از احساسات خود و هواهای نفس خود دل و دلخواه خود پیروی می‌کنند.

می‌بینیم که مردم در اثر جهالت دینی ارادگی کارائی می‌کنند که به ضررتان تمام می‌شود. می‌بینیم که عده ای از مردم میگزار می‌کنند تریاک می‌کشند هر دین و کواکب این مصرف می‌کنند.

مشروبات الکلی بخورند و با دست خود بسزاست خود ضرر می‌زنند. چون مردم اهل مطالعه و تحقیق نیستند وقتی اثر علمی هم پیدا کنند در اثر بی ارادگی مطابق علم دانش خود

عمل نمی‌کنند. دیدیم که خداوند در آیه ۴۴ بقره میفرماید: «خداوند کسی ظلم نمی‌کند. دلی مردم در اثر جهالت دینی ارادگی به خود ظلم می‌کنند.» می‌بینیم که مردم نسبت به دین خود

مردان جماعتی بی‌اعتنا هستند. دلی از بدی مردم و بدی و فساد اجتماع مینالند و کلمه می‌کنند. باید به آنها گفت: «چون تو می‌کنی خیر خویش را بد مدار از فکرت چشم بگردانی را.»

لغات آیات: زین: زینت داده شده (فعل ماضی مجهول سوم شخص مفرد) لِلنَّاسِ: برای مردم (لِ حرف جر مجرور بحرف جر یعنی بناطرا
آفران کرده گرفته) حُبَّ: محبت علقه. دوست داشتن (چون نایب فاعل است آفران فاعله گرفته) الشَّهَوَاتِ: شهوت؛ میل؛ امیال. علقه؛

چون مضاف الیه است آفران کرده گرفته. می بینیم که حُبَّ نه اَلْ دارد نه تَوین (مِنْ: از) النَّسَائِ: زنان (مجرور بحرف جر مین می باشد و آفران کرده گرفته).
وَالْبَيْنِ: دوزندان (ببین جمع این است چون به رسیده و بیناء که مجرور است عطف شده مجرور است چون جمع است آفران این گرفته).

كَلَّمَ: برگاه. جَاءَ: آمد (مثل قَالَ) هُمْ: آنها رَسُولٌ: رسولی پیغمبری بمانا، با آنچه جَاءَ بِهِ: آمده با آورد لَأَتَّهَمُوا: نمی خوات. نمی پسندید
الْفُئْسُ: نفس؛ جان؛ خود؛ دله. (چون فاعل لَأَتَّهَمُوا می باشد آفران فاعله گرفته). فَرِحًا: فرقه ای که گروهی با عده ای با بسته ای (بناطرا تَوین نکره است و در فارسی
عدوت نکره «دی» می باشد. و چون «أ») دارد مفعول كَلَّمَ است که در فارسی علقه مفعول «درا» می باشد. كَذَّبُوا: تذبذب کردند. گفته حرفان دروغ است. آنها را

به دروغ گوئی متهم کردند. (باب تفعیل است) يَقْتُلُونَ: میکشد (مضارع و جمع سوم شخص است چون اِدَلْ اَنْ لِي «د آفران «وَنْ» دارد).

باب اِنْفَاعِل: ماضی گذشته آن بردن اِنْفَعَلَ می آید مثل اِسْمَعُ: بشنید گوش کرد. مضارع آن بردن يَفْعَلُ می آید مثل يَسْمَعُ: گوش میکند.
امر آن بردن اِنْفَعِلْ می آید اِسْمِعْ: گوش کن. و اسم فاعل آن بردن مَفْعَلْ می آید مثل مَسْمِعٌ: گوش کننده بشنونده.

مجرورها: اسم دو موقع مجرور میشود یعنی حرف آفران کرده میگیرد و در صورت جمع بودن آفران مین میگیرد. یکی پس از حرف جر یکی مضاف الیه.
مُضَافٌ إِلَيْهِ: اسم مجروری است که پس از اسم دیگری آمده باشد که معمولاً اِدَلْ آن دارد و هم قبل از آن نه اَلْ دارد نه تَوین و

مثل حُبِّ الشَّهَوَاتِ: علقه به شهوت؛ و امیال فِي سَبِيلِ اللَّهِ: در راه خدا (اللَّهُ) اِنِّي اَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ:

حالات این کلمات را معنی کنید: باب اِنْفَاعِل فعل بال لازم میکند یعنی مفعول نمیکرد. كَيْسَمِعُونَ الْقَوْلَ: گفته ها را می شنیدند مَتَّعَهُمْ: حدود اتمام
بیتعون: پیروی کنند اِتَّبِعُوا: پیروی کنند اَتَّبِعُوا: پیروی کردند اَجْتَنِبُوا: اجتناب کنند اَجْتَنِبُوا: اجتناب کردند

يَجْتَنِبُونَ اللَّبَّاءَ: از لباها اجتناب میکنند مَلْتَشِفٌ: کف کننده مُشْتَرٍ: زرتکته اِتَّجَابَ: بزرگتر پس اِسْتَبَهَ: استباه میکند
اِسْتَبَهَ: استباه کرد اِحْتَرَقَ: آتش زد اِحْتَرَقَ: آتش گرفت اِسْتَعْوَى: استعاضه میکند اِحْتَبَّ: احتباب میکند

آشنائی با قرآن ۱۷

اطاعت از مسئولین امور: خداوند در آیه ۵۹ سوره صافات میفرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَادْعُوا إِلَى الْأَمْرِ الْمَعْرُوفِ

«ای افرادی که ایمان از الله و رسول و مسئولین امور خودتان اطاعت کنید.»

مسلمانان که میخواهند دنیای باکی بسازند که از ظلم و فساد و فقر و جهل و فرود آمدن شخصیت انسان بگذرد آن اثری نباشد مگر باید اینکار را با همکاری و همکاری و هماهنگی کامل انجام دهند. خود بخود در این جهاد تقسیم کار پیش می آید مگر گروهی مسئول انجام کاری میشوند. لذا افراد باید از مسئولین امور اطاعت کنند. در کار همکاری و هماهنگی وجود نکند که بگویند:

ولی این اطاعت با جانی است که مربوط به کار و مسئولیت افراد دارد و اگر کسی دستور بی بر خیزد که خداوند را یا خارج از حوزه مسئولیتش بود افراد نباید اطاعت کنند چون:

فَإِنْ نَزَا عَنِّي شَيْءٌ فَرُدَّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ خداوند در دنیا به آیه میفرماید:

تسارع = دو طرفه است
تسارعی = نزاع = جدا شدن
«در اگر در موردی با هم اختلاف نظر داشته باشید آن را به الله و رسول برگردانید.»

چون اگر دستور اولیاء امور بر خلاف دستور خداوند بود اطاعت و اجرای دستور آنها زیر پا گذاشتن دستور خداوند خواهد بود و مسلمان واقعی تسلیم حکم خداوند است که در ابتدای آیه وجود دارد. برای حل این مشکل خداوند میفرماید آن را به خدا و رسول برگردانید یعنی ببینید قانون چه میگوید منظور از برگرداندن به خدا مراجعه به قرآن و کتاب الهی است

و منظور از برگرداندن آن به پیغمبر گرفتن حکم از سنت (روش) پیغمبر است. البته این خلاف نظر با اولیاء امور است. چون اگر اختلاف نظر بین افراد درباره حقوق باشد باید با رضی مسلمان که مسئول رسیدگی به اختلافات افراد و حل اختلافات است مراجعه کنند و صورتیکه می بینیم که خداوند در این قسمت میفرماید آن را به رسولین

اگر برگردانید. مطابق این آیه باید مسلمانان از قرآن اطلاع کامل داشته باشند تا اگر در تفسیر بر خلاف آن داده شد از اجرای آن و زیر پا گذاشتن حکم خداوند خودداری نکنند.

سنت پیغمبر: خداوند در آیه ۱۰۶ سوره صافات میفرماید:

اتَّبِعْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

«از آنچه از صاحب تمییزت به تو وحی شده پیروی کن.»

مطابق این آیه و این دستور پیغمبر ص از قرآن که از صاحب تمییزت به او وحی شده بود پیروی میکرد چون مسلمان و تسلیم محض حکم و نظر خداوند بود و کاری بر خلاف قرآن نمیکرد و در فنی بر خلاف آن نمیبرد. چون از آن اطلاع کامل داشت تسلیم آن بود. احادیث هم همین مطلب را بیان میکنند. لذا باید تمام احادیثی که بر خلاف قرآن است مبرور انداخت.

لغات آیات: یا یا ایها ای (حرف ندا است. اگر کسی باشد که «أَل» داشته باشد یا کار برود و اگر کسی باشد که «أَل» داشته باشد «ایها» بکار برود.)
الذین: که کسی که از برای که شما می که. المؤمنوا: ایمان آورده اند. اطیعوا: اطاعت کنید. ادولوا: ادولوا: صجان.

الامر: کار من: از کم: شتابان. ف: پس. بنا بر این. ان: اگر (حرف شرط) نه (از بعد از آن در جمله «اللا» باشد) تنازع: اختلاف نظر داشته. تنازع و کشمکش داشته. فی شیء: در چیزی. در موردی. در کاری. (جاء مجرور) رده = ردوا: رد کنید بگردانید + و: آن را. ادوا.

الی الله: به الله (جاء مجرور) الرسول: فرستاده پیغمبر (سبت «د» به الله عطف شده و نسبت آن مجرور است و آخر آن کسره - کزیده). اتبع: پیروی کن. ما: آنچه ادیحی: وحی شده (ماضی مجهول است) الیک = الی: الی: به + ک: تو رب: مالک صاحب اختیار. آقا برود. (مجرور)

ماضی مجهول: اگر حرف اول ماضی ضمه داشته باشد کافی است که نشان در فعل ماضی (گذشته) مجهول است. اخصی: به آن ندارد که بیستم حرف قبل از آخر آن کسره - دارد و حرکت می دیگر آن - غیر از حرف آف - ضمه دارد. مثل کتب: نوشته شد. قتل: کشته شد. اتبعوا: پیروی شدند. تبعیت شدند.

مضارع مجهول: حرف اول آن ضمه و حرف قبل از آخر آن فتح دارد. مثل یقتلون: کشته می شوند. یقتل: کشته می شود. یومرون: روز روزه می آورند. یومرون: مأمور می شوند. یوجهون: بگردانده می شوند.

نظر =

حالا این هارا ترجمه کنید: یؤخذ: گرفته می شود. لا یقبل: قبول نمی شود. لا یبصر: باوری نمی شود او به و. لا یبصرون: حالت داده نمی شود
اعدت: آماده. رزقوا: روز داده. رزقوا: روزی با داده. یوصل: وصل می شود. لا یظلمون: ظلم نمی کنند
ظلموا: ظلم شدند. ضربت: زده شد. یقتلون: کشته می شوند. یومرون: مأمور می شوند. قتل: کشته شد
انزل: نازل شد. قیل: در اصل قول بوده گفته شد. یخرجون: اخراج می شوند. لا یخفف: تخفیف داده نمی شود
اشربوا: نوشانده شدند. یعمروا: عمر با آنها داده می شود. نازل می شود. سئل: سؤال می شود. یوردون: بگردانده می شوند
یذکر: ذکر می شود. ارسل: ارسال شد. اصطر: در مانده شد. ادنی: داده شد. لا استسئلون: سؤال نمی شود

اگر حرف اول مضارع ضمه داشته باشد و حرف قبل از آخر آن کسره داشته باشد، مضارع معلوم است و مجهول نیست مثل یومرون: ایمان می آورند. ایمان دارند. یفسدون: خرابکاری می کنند. یعلنون: یعنی می کنند. آشکار می کنند. یصلون: اصلاح می کنند. یخرجون: اخراج می کنند.

آشنائی با قرآن ۱۸

بر معروف: خداوند در آیه ۱۰۴ آل عمران میفرماید:

وَلَتَن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

باید از شما امتی باشد که مردم را با کارهای خیر دعوت کنند امر معروف و نهی از منکر نمایند. چنین افرادی موفق در سرکار هستند.

امر نهی از طرف مقام بالا به زیرمخت صادر میشود. بنابراین امر معروف و نهی از منکر همیشه به قدرت دارد. در مکتب صحتی از امر معروف و نهی از منکر وجود داشت. امر معروف و نهی

از منکر فقط در دوره های مدنی وجود دارد. یعنی دستور امر معروف و نهی از منکر پس از بعثت پیغمبر از آنکه به برین شکل در دولت شهر اسلامی برین صورت صادر شد و سالان موظف بودند که نسبت

به کارهای دیگران بی تفاوت نباشند، بلکه سعی کنند همه کارهای صحیح و خوب را انجام دهند و از کارهای بد که باعث خرابی و آلودگی اجتماع میشوند خودداری کنند.

اگر افراد اجتماع خود را موظف به امر معروف و نهی از منکر بدانند و از معروف و منکر صحبت کنند خود بخود بسیاری از کارهای اجتماع اصلاح میشود و حجاج کثیری به دادگستری و کلانتری

بیدار میشوند چون آنان طبیعتاً میخواهند مورد توجه و تمجید دیگران قرار گیرند و از او عیبی نماند و اگر عیبی دارد سعی میکنند آن را مخفی کنند و دیگران متوجه آن نشوند. لذا در اجتماع کسی که امر

عرف و نهی از منکر وجود داشته باشد خود بخود بسیاری از افراد به کردن کارهای خوب تشویق میشوند و از کردن کارهای بد خودداری میکنند. و اجتماع بطرف اصلاح پیش میرود.

بهترین لغت: خداوند در آیه ۱۱۰ آل عمران سوره ۳ میفرماید:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَوْ كُنُوا يَفْقَهُونَ

شما بهترین امتی هستید که بندگان را بر شما بیرون دادیم چون امر معروف و نهی از منکر میکنند و به خدا ایمان دارند.

سلمان واقعی و پر عاقلی میدانند که کارهای کلیه افراد در هر امر جهان بطور مستقیم یا غیر مستقیم بهم ارتباط دارد. میدانند اگر کشت درزان کاروان باشند دروش صحیح آبیاری را بدانند

دروش مبارزه با آفات نباتی را بدانند محصول بیشتر و مرغوبتری تولید خواهند کرد و تولید بیشتر در پایش آمدن قیمت و آس آن بودن دروشی و خریدارها اثر خواهد داشت. میدانند اگر

کارگران کارخانه کاروان و وظیفه شناس باشند در بالا بردن سطح تولید و مرغوبیت آن و کم شدن ضایعات بیشتر خواهند بود و در پایش آمدن قیمت اثر خواهند گذاشت. میدانند

اگر فرشته گان کران فروش و مقالب باشند مقداری از پول آنها بهیچ وجه از دست نمیرود. میدانند اگر دزد و کلاهبردار وجود داشته باشد مال و دارائی آنها در خطر خواهد بود و بعکس

نظامان واقعی و پر فر عاقل سعی میکنند که دیگران پاک و صالح و وظیفه شناس و کاروان و فعال باشند تا فکر خیال او درست باشد. لذا وظیفه خود میدانند که امر معروف و نهی از منکر کنند.

لغات آیات: ل: باید. ال ساکن (معنی باید میبرد). بکن: باشد. باشی: در اینجا یعنی باشد میباشد. چون فاعل آن امة میباشد. می دانیم هر کس را که از آن «۵۰» باشد نوشت است لذا بجای کس، کسان که نوشت است آمده) و کلتن: و باید باشد. باشد (دل فعل را مجزوم میکند یعنی ضمّه که آن را: سکون تبدیل میکند و «ن» را از آخر آن حذف میکند). منکم: من + کم: از شما. امة: امتی. گروهی. گروهی. گروهی. گروهی. افزاری. (فاعل و کلتن میباشد و همین دلیل آن خوان گرفته. يدعون: دعوت میکنند. دعوت بکنند. الی: به خیر: خیر خوبی. کامرون: امر میکنند. امر میکنند. بالمعروف: به معروف. به کارهای نیک و خوب. یهون: نمی میکنند. نمی کنند. عن: از. مثل: کارزشت. اولئك: آنها. هم: آنها. مفلحون: رستگاران. افراد رشادتمند و موفق و پیروز. کتم: بودید. میباشد. در افعال ناقصه است و خبر را که خیر باشد مضموب کرده یعنی ضمّه که آن را با نون تبدیل کرده است). امة: گروه (چون مضاف الیه است افران کسره گرفته) اخراج شده. بیرون آورده شده. بوجود آمده. پدید شده (فعل

بجمله است و نوشت چون مفعول آن امة میباشد). للناس: برای مردم (بعثت که حرف جر است افران کسره گرفته) کامرون: امر میکنند. تهون: نمی میکنند. عن: از (حرف جر است) لومنون: ایمان داران. بالله: به الله (رضا) من الی: به عن. حرف جر است و با فراسم بعد از خود کسره دارد

مضاف الیه: اگر دو اسم بلا فاصله پشت سر هم باشند اسم اولی نه اد داشته باشد نه تومین می در فراسم دوم کسره داشته باشد دومی مضاف و اولی مضاف است. مثل خیر امة بسبیل الله

صفت: لغت: اگر دو اسم داشته باشیم که پشت سر هم آمده باشند و هر دو ال یا تومین داشته باشند حرکت حروف آخر آن مثل هم باشد دومی

صفت اولی است. مثل یات یحییٰ جدید کلمة طيبة لشجرة طيبة حالا اینها را معنی کنید و حالت آنها را بنویسید: امانا بالله وباللهم الاخر: صفت

فی طغیانهم: الله علی کل شیء قدير: صفت مضاف الیه

ینفصون عهد الله: عهد بر خدا را می کنند انی اعلم عیب السموات والارض: صفت مضاف الیه نصیحت الیه

اولئك اصحاب النار: مضاف الیه لا تستروا باایاتی تخافوا قليلا. بلاء من ربکم عظیم: قد علم کل اناس مشربهم: هر کس که حمل نوشیدنی خورد کسره حمله اولی است

لو اناس ادما یات = می آورد یات به = می آید یات عدا

ساختار

وَهَيَّ = یهن
وَعَدَّ = لعد
وَوَثَّقَ = وثق

آشنائی با قرآن ۱۹

پیروزی: خداوند در آیه ۳۹ آل عمران سوره ۳ میفرماید:

لَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

سست نشوید و غصه نخورید؛ اگر ایمان داشته باشید شما برترید.

غصه دردی را دور نمیکنند. بلکه نیروی کار را از انسان میگیرد. اگر مسلمان با واقعاً مسلمان باشد یعنی بیست و نهم برص ایمان داشته باشد و قرآن را کلام خداوند را همانا بشناسد بدانند با ایمان کامل مطابق راههای خداوند عمل کنند همانا برزخ خواهند شد در جهنمی به غصه خوردن ندارند یعنی اگر برانند وظیفه دارند که دنیا را بپای بزند که در آن اثری از ظلم و فساد و فقر و جهل و خرد شدن شخصیت انسان نباشد و با مال جانشان تمکد در این راه کوشش کنند و با حکمت و بصیرت و با بهترین روش تمام زمینداران را اصلاح لبان را به این اتحاد و جهاد جهانی دعوت کنند و مسائل آن را فراهم کنند و با استقامت کامل و عاقبت در این راه کوشش کنند همانا بطوریکه خداوند در این آیه میفرماید: پیرویشوند و غلبه و برتری با آنان خواهد بود. و هیچ جهنمی به غصه خوردن نخواهند داشت. در این راهها بطوریکه خداوند میفرماید باید بقرآن حسید و از تفرقه خودداری کرد.

پیروزی دستجات کوچک: خداوند در آیه ۲۴۹ بقره سوره ۲ میفرماید:

كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ. وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ

چند بسیار دستجات کوچکی که بر دستجات زیاد به اذن خداوند برزخ شدند. الله با افراد با استقامت و صبور است.

همیشه دستجات کوچک متحد بر دستجات بزرگ براننده که انگیزه ای برای کار دارند غلبه کرده اند. در کودمان تعداد کمی کودکان میزنند. در انقلابات دستجات کوچکی به جانیان نیز برزخ و برانند برای تماشای پیوندند در جهنم حرکت تماشای چنان بدنیال آنها حرکت میکنند. در حرکات اصولی نیز یکینف حرکت را شروع میکنند مثل هر کلام از پیغمبران که با پیوستن افراد با ایمان به آنها حرکت را بوجود می آورند و با ادامه آن رفته رفته تعداد افراد با ایمان زیاد و زیادتر شد.

تأمید مؤمنین: خداوند در آیه ۶۲ انفال سوره ۸ میفرماید:

هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِمُضْرَهٍ وَبِالْمُؤْمِنِينَ

خداوند کسی است که تو را با یاری خود و افراد با ایمان تأمید کرد.
تأئید تعلیم
أئید علم

اَحَات: لَا تَهِنُوا، است نشوید بستی نیند. و هُن بستی لا تَهِنُوا: غصه نخورید، مخزون نشوید، عمیق نشوید. حُزْن: غم، اندوه، غمنازی
 اَنْتُمْ: شما اَعْلَوْنَ: برتر، بالاتر، جمع اعلیٰ عَلُو: بلندی، برتری اِنْ: اگر كُنْتُمْ: بودید، هستید. مَوْمِنِينَ: مؤمنین
 افراد با ایمان. خِرَکُنْتُمْ و منصوب است. تُمْ که در اصل اَنْتُمْ بوده اسم کان در کُنْتُمْ میباشد. کُمْ: چه مقدار، چه بسیار فِتْنَةً: فتنه، گروه
 عده. قَلِيلَةً: کم، اندک. صفت فِتْنَةٍ میباشد عَلَبْتُ: مقلبہ کرد. چون فاعل اَنْ فِتْنَةٍ میباشد که مؤنث است مؤنث آمده است.
 کَثِيرَةً: زیار، صفت فِتْنَةٍ میباشد و حرکت آن را کَثَرْتُمْ. اِذْن: اجازه مَعَ: با صَابِرِينَ: افرادی که صبر و تحمل دارند، مضاف الیه
 و مجرور است. هُوَ: او (اگر ایمان و محامل باشد) اَنْ (اگر ایمان و محامل نباشد) الَّذِي: الَّتِي: که کسی که چیزی که. اَيُّدًا: ناید کرد.
 یزد نوزخست، قوی کرد، پشتیبانی کرد. ک: تورا (چون پس از فعل آمده مفعول منصوب است). اگر پس از اسم بیاید مضاف الیه و مجرور است.

نَصْرٌ: یاری، برر، کمک مَوْمِنِينَ: افراد با ایمان. اَشْخَاصٌ: اشخاصی که ایمان دارند. (مجرور به حرف جر است.)

اَفْعَالٌ ناقصه: افعالی هستند که بر سر مبتدا خبر می آیند و خبر را منصوب میکنند یعنی ضمه آخِرَانِ را به فتحه ک تبدیل میکنند و وَنِ را به پین
 افعال ناقصه ای که در قرآن زیاد کار میروند عبارتند از: کَانَ، صَارَ، اَصْبَحَ، بَاتَ، لَيْسَ. (با تمام مشتقات آنها) مثل: كُنْتُمْ اَعْمَانًا: مرد
 بودید. فَاَحْيَاكُمْ: پس شما را زنده کرد. (شاید جان داد) فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَةِ اِخْوَانًا: پس به نعمت آن برادر شدید. اَصْبَحُوا اَخَابِرِينَ: زیاد کار شدند.
 لَيْسُوا اَسْمَاءً: مادی نیستند. سَوَاءٌ: مادی فعلی اللّٰهُ تَوَكَّلُوا اِنْ لَنْتُمْ مَرْمِيْنَ: اگر مؤمن هستید (ایمان دارید) بر اللّٰهُ توکل کنید.

صفت: نَعَتْ: اگر دو اسم بلدان صفت مرهم باشند و حرکت حرف آخرشان مثل هم باشد دهر دو اَلْ یا تَنوین صفت
 ادلی است. صفت از موصوف خود پیروی میکند. اسم ادلی موصوف نامیده میشود. مضاف الیه قبل از صفت می آید و در نتیجه صفت بدون اَلْ یا تَنوین
 می آید. چون مضاف نه اَلْ میگردند تَنوین. لذا گاهی بین صفت و موصوف کلمه ای می آید. مثل لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنَ عَلٰی رَجُلٍ مِّنَ الْقُرْآنِ عَظِيمٍ
 و چرا این قرآن به مردی بزرگ از این روشرا نازل شد، که عظیم صفت رَجُلٍ می باشد چون صفت الْقُرْآنِ بایده الْعَظِيمِ بیاید. لَمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ: عذاب
 بزرگی دارند. كُنْتُمْ فِيهَا اَزْوَاجًا مَطَهَّرَةً: زوج های پاکیزه در آن دارند. لَا تَشْرَوْا بِهَا بِأَيِّ شَيْءٍ قَلِيلًا: آیات مرابیهایی اندکی نفروشد.

ترتیب سوره ها: ۱۶- نَحْل ۱۷- اِسْرَاء ۱۸- كَهْف ۱۹- مَرْيَم ۲۰- طه
 نصف قرآن
 در قرآن

آشنائی با قرآن ۲۰

بنگ دائمی بخداوند در آیه ۲۱۷ بقره سوره ۲ میفرماید:

لَا يُزَالُونَ يُقَالُونَ لَكُمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

دائماً با شما می‌گویند مگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند.

این جنبه دائمی توسط حکومت دائمی که بر مردم حکم رانی می‌کند و از طرفیان آنها در جهانی نما می‌کند که در خدمت قدرت دائمی زمان بودند و متوفین در حیره خواران آنها و نیز بنحویه در مکان و خود با حاکمان با دینداران واقعی صورت می‌گرفت تا آنها را از فعالیت صحیح دینی منحرف کنند. این جنبه بصورت تحقیر، ایجاد شک، تنهید، آزار، قتل، جنب، در صورت شدت مخالفان بصورت تحریف دین صورت می‌گرفت. بطوری که از دین واقعی جز اسم چیزی باقی نماند به سخن قرآنی ۶۱ تا ۶۹ بقره سوره ۲ می‌فرماید:

فراهم کردن نیرو: خداوند در آیه ۶۰ انفال سوره ۸ میفرماید:

أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْجَحِيلِ الرَّهْبِيُّونَ بِهِ عَذَابُ اللَّهِ وَعَدْدٌ كَثِيرٌ

تا آنجا که می‌توانید نیرو و وسایل مبارزه فراهم کنید تا دشمن خدا و دشمن خودتان را با آن تیرسانید.

قدرت امروزه از هر وسیله ای برای انحراف دین و سرگرد کردن مردم با مطالب پیچیده دینی استفاده می‌کنند. از فنون نمایان و پنهان باقی آمان از شعور موسیقی از فیلم سینما، از آواز و تئاتر، از روزنامه و کتاب، از تلویزیون و رادیو، از آیدی و ویدیو، بطور کلی از هر وسیله ای که بتوانند آنها را می‌کنند دینداران واقعی نیز باید در مقابل این سلاح ها کاملاً قوی و متحد باشند و سعی کنند خود را با سلاح دانش و بینش مسلح کنند. از ابایه کتاب دینی اصلی خود را با دقت برهه بیشتر بخوانند و بفهمند تا بتوانند دین واقعی را برای دیگران تشریح کنند و باید کتاب های اصلی ادیان مختلف را نیز بخوانند تا بتوانند آنان را نیز متوجه براف اصلی دینشان که در ضمن یک دنیای پاک است آشنا کنند و آنها را بجزکت در آورند تا در ضمن دنیائی که در آن اثری از ظلم و فساد و فقر و غارتگری نیست مشاهده کنند و از افراد استغناء کنند. اینکار به آنطور که در مجتهد گفته شد دیدیم باید به روشی روانه و با حکمت و بصیرت صورت گیرد. همه دینداران را متوجه کنند که همه یک چیز را میخواهند، یک دنیای پاک. و برای رسیدن به چنین دنیائی باید تمیزاً با جهان پوستان گوشه کشند.

مضارع مخاطب: اگر کله ای داشته باشیم که با «ق» یا «ق» شروع شده باشد و حرف آخر آن صفت داشته باشد یعنی «تو ای کار را میکنی» یا «تو دارای این صفت باشی» مثل تعبد و عبادت مکتبی تکسب: کسب مکتبی. تقول: سبوی تقم: میدانی (علم داری) و اگر بخوان «دُن» داشته باشد یعنی شما اینکار را میکنید یا «دُن» این صفت را دارید» مثل تعدون: عبادت میکنید. بدگی میکنید.

کذب = دروغ

تقولون: میگویید. تعلمون: میدانید. حال شما این را معنی کنید.

تؤمنون	تفصون	تفهمون	تذبون = دروغ میگوئید
تصعرون	تصفون	تشرعون	تجعلون
تفدون	توفون	توفون	تفهمون
تدعون	تحمون	توفون	تعلمون
تفقون	تلفون	تلمون	تظلمون
تفرون	تضنون	تفرون	تکفرون
توتون	تغنون	تهدون	تهدون
تکفرون	تفرون	تقولون	تقولون
تفرون	تفرون	تفرون	تفرون
تتبعون	تفرون	تفرون	تفرون
تظنون	تفرون	تفرون	تفرون
تتفون	تفرون	تفرون	تفرون
تسمعون	تفرون	تفرون	تفرون
تسجدون	تفرون	تفرون	تفرون

رجاء ح احمد